

تاریخ علم، دوره ۱۸، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۲۱۷-۲۵۸

رسالة في الحساب رساله‌ای در حساب الفرائض از حسن المکی منسوب به علامه حلی

محمدجواد محمدحسینی

کارشناس ارشد تاریخ علم، پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران

mjavadmh@yahoo.com

(دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۴، پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۸)

چکیده

یکی از پیوندهای ریاضیات با فقه، «حساب الفرائض» است. این موضوع عمدتاً در کتاب‌های مفصل فقهی و در بخش «کتاب الفرائض» یا «کتاب المیراث» می‌آید؛ اما تک‌نگاری‌هایی نیز در این زمینه تألیف شده است. هدف از این مقاله تحقیق و بررسی یکی از این تک‌نگاری‌هاست. این تک‌نگاری رساله‌ای منسوب به علامه حلی و با موضوع حساب الفرائض است. این انتساب مبتنی بر تصریح کاتب در ابتدای نسخه مذکور است. در این مقاله این انتساب به دو دلیل مردود قلمداد می‌شود: اولاً در میان دو فهرستی که علامه حلی از آثار خود نگاشته است، نامی از این کتاب نیامده است و ثانیاً پس از مطالعه متن این رساله، مشخص است که این اثر در حوزه فقه اهل سنت تحریر شده است و نه فقه شیعی. علاوه بر دو دلیل فوق باید در نظر داشت که در انتهای رساله مؤلف خود را به نام «حسن المکی» معرفی کرده است و علامه حلی به این نام مشهور نیست. محتمل است که حسن بن محمد، مشهور به قاضی حسن المکی، مؤلف رساله فی الحساب باشد و در صورت صحت این احتمال، چنین شخصی در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است و ظاهراً از دانش‌های نجومی نیز برخوردار بوده است. عمده رساله در باره روش «تصحیح» میراث است که موضوع اصلی حساب الفرائض است. مؤلف در ابتدای کتاب مقدماتی ابتدایی از علم حساب را آموزش داده و سپس وارد موضوعات فقهی شده است. او ضمن تعریف اصطلاح «رد» قواعد کلی در باب تصحیح مسائل رد را آموزش می‌دهد و سپس در بخش‌های بعد با بیان سهم ذوی الارحام، جد و گمشدگان، قواعد تصحیح مسائل هر یک از این موارد را آموزش داده و در انتها، هر بخش را با ارائه مثالی به پایان می‌برد.

کلیدواژه‌ها: حساب الفرائض، حسن المکی، رسالة فی الحساب، علامه حلی.

مقدمه

رساله‌ای که در این مقاله بررسی خواهد شد در موضوع حساب ارث یا حساب فرائض نوشته است. در معنای ارث چنین نوشته‌اند:

ارث، اصطلاحی فقهی و حقوقی است؛ به معنی انتقال دارایی و حقوق (میراث) شخص درگذشته (مُورث) به شخص زنده (وارث) که با رعایت شرایط و موازینی خاص انجام می‌شود (مهرعلی‌زاده، ۴۴۹).

در فقه، اصطلاح «فرائض» به‌طور کلی (اعم از اجمال و تفصیل) به معنی «ارث» نیز به‌کار رفته است و مبحث ارث خود علم مستقلاً را پدید آورده که «علم الفرائض» نامیده می‌شود. پیرامون حساب الفرائض گاه در ضمن بحث فرائض یا میراث سخن به میان آمده است و گاه به‌طور مستقل در این زمینه تک‌نگاری‌هایی تألیف شده است.

معنای عمومی کلمه «فرائض»، جمع فریضه، واجبات است، در مقابل نوافل، به معنی مستحبات. اما در علم الفرائض منظور از این کلمه سهم الارث معینی از ترکه است که شرع برای بعضی وراث معین کرده؛ مانند نصف و ربع و سدس و غیره. قواعد این علم در ابتدا مشخص می‌کند که اصلاً چه کسانی وارث میت هستند و ثانیاً مشخص می‌کند که پس از فوت شخص، سهم الارث وارثان او چه مقدار است. بنا بر این علم الفرائض هم شامل مباحث فقهی است، هم تا حدی به علم نسب مربوط می‌شود هم دانستن قدری علم حساب برای آن ضروری است (مهرعلی‌زاده، ۴۵۰-۴۵۱). این مقدار از حساب که در علم فرائض به کار می‌رود، اصطلاحاً «حساب الفرائض» نامیده می‌شود و بخش کوتاهی از این علم را تشکیل می‌دهد.

معنا و روش «تصحیح» در حساب الفرائض

در شرع، سهم هر صنف از وراث به‌طور کلی از همه ترکه مشخص شده است؛ اما اگر قرار باشد سهم یکی از اشخاص در حالتی که اصناف وراث متعدد است و هر صنف نیز شامل اشخاص متعدد می‌شود به‌دست آید، حل مسأله نیازمند انجام برخی محاسبات ریاضی است. به این کار، یعنی محاسبه سهم هر شخص نسبت به کل ترکه «تصحیح» گفته می‌شود. تصحیح، در اصطلاح علمای فرائض، به‌دست آوردن حداقل عددی است که امکان دارد نصیب هر یک از ورثه را بدون ایجاد کسر اعشاری از آن تأدیه کرد؛ یعنی به‌دست آوردن کوچک‌ترین مخرجی که با آن، سهم هر فرد از ترکه به‌طور صحیح ادا شود.

بر این اساس در تصحیح باید کوچک‌ترین مخرج مشترکی را به‌دست آورد که با آن مخرج مشترک سهم تمام افراد از ترکه به صورت کسری گویا قابل بیان باشد یعنی کسری که صورت و مخرج آن عددی صحیح است.^۱ در مسائل توریث به جز عدد صحیح، عدد دیگری قابل قبول نیست.

بر این اساس می‌توان مسائل ارث را به دو دسته تقسیم کرد: ۱- هر گاه تعداد سهام هر صنف از وراث متناسب با تعداد اشخاص آن باشد، بدین ترتیب که در تقسیم سهم آن صنف بر تعداد اشخاص، هر شخص سهمی برابر با عددی صحیح دریافت کند و مقداری اضافی باقی نماند، چنین مسأله‌ای را در اصطلاح این علم «صحیح» گویند و مشخص است که چنین مسأله‌ای نیازمند تصحیح نیست. ۲- مسائلی که تعداد سهام هر صنف از وراث متناسب با تعداد اشخاص آن نیست و لازم است که سهم هر شخص از روش تصحیح محاسبه گردد.

سهام مقدره یا معینه یعنی سهم هر صنف از وراث از کل ترکه مقداری ثابت است که در قرآن کریم مشخص شده است. این سهم، بر اساس مخارج سهام معین می‌شود که بر پنج قسم است: دو (مخرج نصف)، سه (مخرج ثلث و دو ثلث)، چهار (مخرج ربع)، شش (مخرج سدس) و هشت (مخرج ثمن).

رسالة في الحساب منسوب به علامه حلی

اطلاعات نسخه شناختی

دو نسخه شناسایی شده از این رساله به قرار زیر است:

۱- نسخه شماره ۱۱۴۸/۲ کتابخانه آستان قدس رضوی که تاریخ کتابت آن سال ۱۲۹۵ است و کاتب این نسخه معلوم نیست. این نسخه در پاورقی متن مُصَحَّح با علامت «ر» مشخص شده است.

نسخه «ر»، رساله دوم از مجموعه ۱۱۴۸ کتابخانه آیت‌الله صفایی خوانساری بوده است. پس از رحلت ایشان نسخ خطی کتابخانه‌شان با دستور مقام معظم رهبری خریداری و به کتابخانه آستان قدس رضوی اهدا می‌شود. کاتب هر دو رساله این مجموعه

۱. با توجه به موضوع که اعداد منفی در آن وجود ندارد کافی است صورت و مخرج کسر متعلق به مجموعه اعداد طبیعی باشد.

معلوم نیست؛ اما رساله اول این مجموعه، خلاصه الحساب شیخ بهایی است که در سال ۱۲۳۳ (۶۲ سال قبل از کتابت رساله فی الحساب) کتابت شده است (استادی، ۳۴۶).

۲- نسخه شماره ۳۹۳/۱۱ کتابخانه فاضل خوانساری که تاریخ کتابت آن سال ۱۲۹۶ است و کاتب آن شخصی به نام علیقلی ابن همتعلی سرابی است. این نسخه در متن مصحح با علامت «خ» مشخص شده است. (درایتی، دنا، ۶۲۶/۴، ۷۸۱/۱۱-۷۸۳؛ همو، فنخا، ۹۶۱/۱۲، ۱۸۶/۳۶-۱۸۷).

از این رساله به قواعد فی تصحیح مسائل الرد و المواریث هم یاد شده است (نک: دنباله مقاله).

روش تصحیح

با توجه به ارزش یکسان دو نسخه هم از نظر قدمت و هم از نظر صحت روش التقاطی برای تصحیح آن انتخاب شد و هیچ یک از این دو نسخه اساس تصحیح قرار نگرفت. در پانویس موارد اختلافی با هر یک از نسخ ذکر شده است. هر دو رساله تحشیه‌هایی دارند که این موارد نیز بر اساس هر یک از نسخ در پانویس با علامت اختصاری «حش خ/حش ر» آورده شده است.

رسم الخط هر دو نسخه به شکل امروزی تصحیح شده است، برای مثال از این تغییرات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ذالک/ذالک، کذالک/کذالک، حیوة/حیة، تاخذ/تأخذ، ثلاثین/ثلاثین، ثلاثون/ثلاثون، اخر/آخر، سبع مائة/سبع مائة، رؤس/رئوس، احاد/آحاد، مائة/مائة، علی حدة، الوف/ألوف، ذک/ذاک، کل من.

دو شاهد در رد انتساب رساله به علامه حلی تنها شاهی که انتساب رساله را به علامه حلی تأیید می‌کند عنوانی است که کاتب در ابتدای هر دو نسخه نوشته است: «رساله فی الحساب للعلامة الحلی». اما شواهد محکمی علیه انتساب وجود دارد.

شاهد اول: رساله در فقه اهل سنت است

مطالب این رساله همه بر اساس قواعد فقهی اهل سنت، به خصوص اصل تعصیب (نک: دنباله مقاله) است که در شیعه مردود است و واضح است علامه حلی از فقهای شیعه است و ایشان در میان تمام کتاب‌هایی که انتسابش به ایشان مسلم است، کتابی بر اساس قواعد فقهی اهل سنت به رشته تحریر درنیاورده است. در کتب فقهی علامه، قواعد

تقسیم ارث بر اساس فقه شیعه آورده شده که با قواعد مذکور در این رساله متفاوت اند. بنا بر این، از حیث محتوایی با توجه به اشتهاار علامه حلی به تشیع، فرض انتساب یک رساله فقهی بر اساس قواعد اهل سنت به ایشان منتفی است. برای درک بهتر این تفاوت‌ها به سه مثال زیر می‌توان اشاره کرد:

- «إنما يتحقق الرد إذا لم يكن في المسئلة عصبه»: یعنی رد در صورتی است که در مسأله عصبه نباشد؛ در حالی که طبق فقه شیعه عصبه بهره‌ای از ارث ندارند و باید قاعده طبقات سه‌گانه وراث رعایت شود. اصطلاح «عصبه» در ارث، مختص اهل سنت است. تعصیب مطابق اهل نظر آن است که میزان زیاد آمده ارث به عصبه می‌رسد، یعنی وقتی سهم‌های وارثان از اصل ارث کمتر باشد، آن مقدار اضافه به عصبه متوفی یعنی خویشان پدری متوفی تعلق می‌گیرد. تعصیب در زمره قواعد فقه شیعه نیست بلکه چنانچه مجموع سهم اشخاص کم‌تر از اصل میراث باشد، باقی‌مانده میراث به همان نسبت مقرر برای سهم‌های وارثان میان ایشان دوباره قسمت می‌شود و به صنف دیگری یا دیگر خویشان متوفی تعلق نمی‌گیرد (مسعودی، ۳۴).

- «مثاله أم و بنت و ثلاث بنات إبن... للأُم ثلاثة و للبنات تسعة و لبنات الإبن ثلاثة»؛ یعنی با وجود فرزند به نوه هم ارث برسد که مطابق قواعد ارث در تشیع نیست زیرا در تشیع شرط ارث بردن نوه این است که فرزندی از متوفی باقی نباشد.

- «ضابطة في توريث ذوي الارحام: ذو الرحم كل قريب ليس بندي فرض و لا عصبه و يقال أيضا كل قريب خارج عن المعدودين في الورثة و ذو الارحام عند التفصيل عشرة اصناف: ...»؛ در احکام ارث شیعه تقسیم‌بندی مطابق «توريث ذوی الارحام» وجود ندارد و تفصیل ذوی الأرحام به اصناف مختلف نیز مخصوص فقه اهل سنت است. در فقه شیعه، برخی وراث فرض‌برند که سهم آن‌ها از ترکه مطابق سهام مقدره معین است و برخی دیگر قرابت‌برند که سهم آن‌ها از ترکه معین نیست و وراث نیز در سه طبقه جای می‌گیرند و هر طبقه هم اصنافی دارد که ذکر آن در کتب فقهی شیعه به تفصیل آمده است (نک: محمدحسینی، ۱۱۷-۱۴۲)

از حیث کتاب‌شناسی، در میان آثاری که در کتب مختلف از علامه حلی ذکر شده است، نامی از رساله فی الحساب نیست. البته علامه حلی در موضوع حساب الفرائض آثاری نوشته‌اند که انتسابشان به علامه حلی مسلم است، اما هیچ کدام از این آثار تک‌نگاری نیست و بخشی از یکی از کتاب‌های اوست که به این موضوع نیز در آن پرداخته شده است. در زیر فهرستی از آثار علامه حلی با مشخصات کردن صفحاتی که در باره حساب الفرائض است آمده است:

۱. تحریر الأحكام الشرعية علی مذهب الإمامية. تصحیح و تحقیق ابراهیم بهادری. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام. (۱۴۲۰ق). ۹۰/۵-۱۰۲.

۲. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. تصحیح و تحقیق گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. (۱۴۱۳ق). ۴۰۵/۳-۴۱۶.

۳. إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. تصحیح و تحقیق: فارس حسون. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. (۱۴۱۰ق). ۱۳۴/۲-۱۳۶.

۴. تبصرة المتعلمين في أحكام الدين. تصحیح و تحقیق محمد هادی یوسفی غروی. تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. (۱۴۱۱ق). ۱۷۴-۱۷۶.

۵. تلخیص المرام فی معرفة الأحكام. تصحیح و تحقیق هاددی فیسی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. (۱۴۲۱ق). ۲۷۷.

اشمیتکه در فصل دوم کتاب اندیشه‌های کلامی علامه حلی کاری محققانه در مورد فهرست آثار علامه حلی انجام داده است و از نوشته‌های خود علامه حلی که فهرستی از آثار خود را آورده و نیز بسیاری از فهرست‌های نسخ خطی کتابخانه‌های جهان، در این تحقیق استفاده کرده است. در میان آثاری که اشمیتکه آن‌ها را از علامه حلی می‌داند، نشانی از رساله فی الحساب نیست. (اشمیتکه، ۵۰-۱۱۴)

فارغ از تحقیق اشمیتکه، مهم‌ترین سند، همان فهرست‌هایی است که خود علامه از آثار خود ارائه داده است؛ یعنی کتاب خلاصة الأقوال و اجازة علامه به یکی از شاگردان

ایشان به نام مهنا بن سنان. کتاب خلاصة الأقوال کتابی رجالی است که در این کتاب علامه نام راویان حدیث را می‌برد و در مورد ثقه بودن آن‌ها نظر می‌دهد. راویان را هم بر اساس حروف الفبا آورده است. او نام خودش را نیز به عنوان یکی از راویان آورده است و همان‌جا از اسامی کتاب‌های خود یاد می‌کند که در این مورد باز هم نشانی از رساله مورد نظر ما نیست. تاریخی که علامه کتب خود را در خلاصة الأقوال آورده است، بنا به گفته خودش ربیع الثانی ۶۹۳ق است (حلی، خلاصة الأقوال، ۱۰۹-۱۱۳) البته شواهدی نیز موجود است که علامه در زمان حیاتش اسامی برخی از کتاب‌هایش را نیز که بعد از این سال، یعنی ۶۹۳ق، تألیف کرده است، به این فهرست افزوده است (اشمیتکه، ۵۱).

متن اجازه علامه به مهنا بن سنان نیز در کتاب بحار الأنوار موجود است. در این اجازه، علامه کتب خود را بر اساس موضوع برشمرده است یعنی کتب فقه و احادیث و رجال، اصول فقه، اصول دین، نحو و معقول. البته در این اجازه علامه فقط از برخی آثارش نام برده است، زیرا می‌نویسد: «فمن ذلك...». در اینجا نیز نام رساله في الحساب یا عنوان مشابهی به چشم نمی‌خورد (مجلسی، ۱۴۷/۱۰۴-۱۴۹). به نظر اشمیتکه اجازه علامه در محرم ۷۲۰ق نگاشته شده است (اشمیتکه، همان‌جا) لذا با توجه به سال درگذشت علامه، یعنی ۷۲۶ق، و سال تألیف خلاصة الأقوال این احتمال همچنان وجود دارد که برخی از کتب علامه در خلاصة الأقوال ذکر نشده باشد و نمی‌توانیم تنها به خلاصة الأقوال اکتفا کنیم. اشمیتکه علاوه بر خلاصة الأقوال و اجازه به مهنا بن سنان که علامه شخصاً آثار تألیفی خود را در آنها آورده است از منابع دیگری نیز برای تحقیق خود استفاده کرده است از جمله: الذریعة، ریاض العلماء، کشف الظنون، مقدمه‌ای بر فقه شیعه کلیات و کتاب‌شناسی، فهرست کتابخانه‌های ملی، مجلس شورای ملی، مرعشی، مهدوی، دانشگاه تهران، اصفهان، دانشکده الهیات مشهد، آستان قدس رضوی، مؤسسه مطالعات اسماعیلی، دیوان هند، اپنهایم، پرینستون، چسترسیتی، ملی پاریس. با اعتماد به تحقیق اشمیتکه، در هیچ یک از منابع مذکور هم نشانی از رساله في الحساب نیست. البته اشمیتکه منابعی را که تا سال ۱۹۹۰م تألیف شده بررسی کرده و احتمالاً این فهرست‌ها از آن سال تا کنون دستخوش تغییراتی شده باشند و باید توجه داشت که ایشان فهرست بسیاری از کتابخانه‌ها را نیز ندیده است.

شاهد دوم: انتساب رساله به حسن المکی

شاهد دیگری که انتساب رساله به علامه حلی را غیرقابل پذیرش می‌کند این است که در متن نسخه به صراحت نام مؤلف آن آمده است از: «مصنّفه المولی الفاضل فرید دهره و وحید عصره المولی معین الحقّ و الدین حسن المکی رحمة الله علیه و علی سایر المسلمین». بنا بر این مؤلف این رساله، شخصی به نام حسن المکی است. احتمالاً کاتب رساله گمان کرده حسن المکی همان علامه حلی است اما نام علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر حلی است که در هیچ جا نیامده که ایشان به حسن المکی معروف باشد.

روی برچسب ابتدای نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، نام الموارث هم علاوه بر رساله فی الحساب آمده و نوشته شده است که رساله از حسن بن زین العابدین عاملی یا حسن المکی است. اما انتساب به حسن بن زین العابدین عاملی نیز درست نیست زیرا از یک سو حسن بن زین العابدین عاملی، فرزند شهید ثانی، فقیه مشهور شیعه در قرن دهم هجری و صاحب کتاب معالم الدین و ملاذ المجتهدین از کتب معروف اصول فقه شیعه است و بعید است که کتابی بر اساس فقه اهل سنت تألیف کرده باشد، از سوی دیگر در آثار او نیز رساله‌ای به نام رساله فی الحساب یا الحساب یا حساب به این عناوین وجود ندارد.

در باره حسن المکی

آنچه مسلم می‌نماید این است که این رساله اثر شخصی به نام حسن المکی است که با توجه به تعریف و تمجیدی که در نسخه از وی شده و از او به فرید دهره و وحید عصره یاد شده است، انتظار می‌رود آثار دیگری نیز از وی موجود باشد. اما با مراجعه به فهرست نسخ تنها یک رساله از او به جا مانده است با عنوان قواعد فی تصحیح مسائل الرد. (درایتی، دنا، ۳۱۲/۸، ۱۲۰۷/۱۱؛ درایتی، فنخا، ۵۰۶/۲۵، ۷۴۴/۳۶) این رساله به شماره ۳۹۳/۱۲ در همان مجموعه شامل رساله فی الحساب در کتابخانه آیت‌الله فاضل خوانساری نگهداری می‌شود، اما تاریخ کتابت قواعد فی تصحیح مسائل الرد، حدود یک سال پس از رساله فی الحساب، ۹ شعبان ۱۲۹۷ ق است (اشکوری، ۷۶/۲). نام کاتب هر دو رساله علیقلی بن همتعلی سرابی است. مجموعه ۳۹۳ کتابخانه آیت‌الله فاضل خوانساری یک جُنگ، حاوی رساله‌های متعدد است. پس از بررسی مشخص شد که فهرست‌نویس کتابخانه آیت‌الله فاضل خوانساری اشتباه کرده است. قواعد فی

تصحیح مسائل الرد یکی از عناوین همان رساله فی الحساب است که فهرست نویس، اشتبهاً آن را یک رساله مجزا پنداشته است و ۹ شعبان ۱۲۹۷ ق هم تاریخ کتابت رساله هو الفریض فی میراث الأولاد و الأبوین و الزوج و الزوجة است^۱ که بعد از رساله فی الحساب در همان مجموعه آمده است که در گنجینه کتابت شده است.

در کتاب معجم المؤلفین از شخصی به نام حسن بن محمد مشهور به قاضی حسن المکی فلکی یاد شده است که ممکن است او مؤلف رساله فی الحساب باشد، در این کتاب تاریخ حیات او قرن یازدهم هجری ذکر شده است که با تاریخ کتابت نسخه‌ها مطابقت دارد. به اثری از او تحت عنوان در التتویج بتقریب مؤامرات الزیج نیز اشاره شده است که در دو فهرست نسخه الخدیویة و ایضاح المکنون نام این رساله آمده است. (کحاله، ۲۸۸/۳؛ بغدادی، ۴۶۵/۱؛ المیهی، ۲۴۵/۵). اگرچه تاریخ حیات این شخص با تاریخ نگارش مطابقت دارد اما صفت فلکی و موضوع رساله‌ای که به او نسبت داده شده است نشان می‌دهد که او در نجوم متخصص بوده است با این حال مانع از این نمی‌شود که رساله‌ای نیز در حساب فرائض که دشوار نیست داشته باشد.

از متن رساله می‌توان حدس زد که حسن المکی احتمالاً فردی شافعی مذهبی بوده است. او در متن تصریح می‌کند: «ثمّ الأصحّ فی توریث ذوی الأرحام من مذهب اهل التنزیل». او روش اهل تنزیل در توریث ذوی الأرحام را صحیح می‌داند که این رأی را احمد بن حنبل پذیرفته است و فقهای متأخر مالکی و شافعی نیز قائل به همین هستند (شیخ الاسلامی، ۵۱). از طرف دیگر توریث جد و اخوه در رساله آمده است که در فقه حنفی جایی ندارد، لذا بنا بر این دو شاهد مؤلف رساله به‌طور قطع نمی‌تواند حنفی باشد (یزدان پرست، ۳۰۱).

عبارت دیگری که ما را به مذهب مؤلف رهنمون می‌کند، این عبارت از رساله است:

أنّ الجمهور علی أنه یسوی بین اولاد اولاد الأمّ کما یسوی بین أصولهم. قال الإمام و قیاس اهل التنزیل تفضیل ذکورهم علی أناتهم، لأنهم یقدرون اولاد الوارث كأنهم یرثون منه و به یشر لفظ الحاوی. حیث قال «و قسم نصیب کلّ علی مشبه كأنه منه

دو نکته در این عبارت وجود دارد: اولاً حنابله معتقدند که دخترِ دخترِ دختر و پسرِ دخترِ دختر ارث یکسانی می‌برند، ولی شافعی و مالکیه معتقدند در این فرض نیز پسر دو برابر دختر ارث می‌برد (یزدان پرست، ۷۲۴-۷۲۵). ثانیاً مؤلف در این قسمت به کتاب الحاوی ارجاع داده است که منظور او یا کتاب الحاوی للفتاوی اثر سیوطی است و یا الحاوی الکبیر اثر ماوردی. در کتاب سیوطی اصلاً باب توریث ذوی الأرحام وجود ندارد اما در کتاب الحاوی الکبیر اگرچه عین عبارت نیامده است، اما عباراتی وجود دارد که دلالت بر همین مضمون دارد (الماوردی البصری، ۱۷۵/۸) که با توجه به تعلق این کتاب به مذهب شافعی، می‌تواند دلیل دیگری بر شافعی بودن مؤلف رساله باشد.

در باره علیقلی بن همتعلی سرابی

مجموعه شماره ۳۹۳ کتابخانه آیت الله فاضل خوانساری مجموعه‌ای از رسائل است که کاتب آن علیقلی بن همتعلی سرابی است و در بسیاری از اوراق مهر مربع بزرگ کاتب «الواثق بالله الغنی عبده علی قلی» دیده می‌شود. در میان رساله‌های این مجموعه برخی صراحتاً به عقاید و فقه شیعی اختصاص دارند، از جمله اللّمة الدمشقیة فی مذهب الإمامیة از شهید اول، نیز رساله‌ای در باب نکاح موسوم به الوجیزة فی عقد النکاح که مسائل مُتعه از احکام اختصاصی شیعه در آن بیان شده است و رساله‌ای با عنوان رساله هو الفرایض فی میراث الأولاد و الأبوین و الزّوج و الزّوجة که منحصراً در باره احکام ارث شیعی است و در آن به مسائل حساب الفرائض اشاره‌ای نشده است. در این رساله، به کتاب‌های من لا یحضره الفقیه و شرح لمعه و علمایی چون مفید و سید مرتضی و ابن ادریس ارجاع داده شده است که حکایت از ابتدای آن بر کتب فقهی شیعی دارد. دیگر رسائل این مجموعه رساله‌هایی مخصوص طلاب علوم دینی است که عبارتند از: منظومه‌ای در منطق (کبری) از نور علی شاه اصفهانی، صغری در منطق از میر سید شریف جرجانی، نظم اللّاکلی از سید ابوالقاسم قاری در تجوید، تجوید ملا مختار اصفهانی، الفیة ابن مالک در صرف و نحو، خلاصة الحساب شیخ بهایی، فرهنگ اصطلاحات (خود کاتب، برخی لغات و اصطلاحات را انتخاب کرده است)، عوامل منظوم از کمال‌الدین محمد بن حسام جوسقی در نحو، طب النبی، آداب المتعلمین خواجه نصیر در تعلیم و تربیت. از مطالب متفرقه این مجموعه می‌توان به این موارد اشاره کرد: یافتن جذر در اعداد بزرگ، فهرست رساله صحیفه، رساله‌ای در بیان غالب

و مغلوب در علم اعداد که ارسطو برای اسکندر نوشته، رساله ای مختصر در طب به انتخاب کاتب.

از روی تاریخ و مکان کتابت رسالات می‌توان دریافت که او به سال ۱۲۹۲ در دار الارشاد اردبیل، در ۱۲۹۶ در قریه اندرابه، در ۱۲۹۶ در مدرسه حسن پادشاه، از مدارس قدیمی تبریز، و در دارالسلطنه تبریز و در ۱۲۹۷ در بلده گنجه بوده است. در برگ آخر مجموعه نیز، یادداشتی از کاتب آمده است که نشان می‌دهد او در ۱۳۰۰ ق به نجف رفته و در ۱۳۰۹ ق از آن شهر خارج شده است (حسینی اشکوری، ۲/۷۴-۷۸).

از مجموع این اطلاعات می‌توان دریافت که کاتب احتمالاً شیعه مذهب بوده است و در نواحی شمال غربی ایران زندگی می‌کرده است، در باره این که چرا او در میان رسالات شیعی این رساله را افزوده است تنها می‌توان توجه به بخش حساب آن را در نظر گرفت به خصوص که خلاصه الحساب شیخ بهایی نیز کتابت شده و دو رساله ابتدایی ریاضی نیز در مطالب متفرقه این مجموعه هستند.

به نظر می‌رسد این دو نسخه خطی از این رساله توسط آقا سید احمد خوانساری (متوفی ۱۳۵۹ ق) که کتابشناسی آثار شیعه را تحت عنوان «کشف الاستار عن وجه الکتب و الاسفار» فراهم آورده، تهیه شده و به خوانسار برده شده باشد.

محتوای رساله

مؤلف در این رساله، با بیانی شیوا و دقیق، در هر بخش، قواعد فقهی و قواعد حسابی تصحیح آن را بیان می‌کند و سپس با ارائه مثال، مطلب هر بخش را به اتمام می‌رساند. به نظر می‌رسد مخاطب رساله، طلاب هستند و مؤلف در رساله مکرراً از کلمه «اعلم» استفاده می‌کند. اگرچه در این کتاب هم احکام فقهی بیان شده و هم در باره عملیات حسابی مطالبی بیان شده است، اما موضوع این کتاب نه فقه است و نه حساب؛ بلکه موضوع این رساله، حساب الفرائض است که به هر دو حوزه علمی تعلق دارد. رساله در ابتدا مقدماتی ابتدایی از علم حساب را آموزش می‌دهد و سپس وارد موضوعات فقهی می‌شود. در این بخش ضمن توضیح «رد»، که تقسیم اضافه ماترک پس از تخصیص سهم وراثت است، قواعد کلی در باب تصحیح مسائل رد را آموزش می‌دهد و سپس در بخش‌های بعد با بیان قواعد فقهی سهم ذوی الارحام، جد و گمشدگان، قواعد تصحیح

مسائل هر یک از گروه‌ها را نیز آموزش داده و در انتها رساله را با بیان مثال به پایان می‌برد.

در بخش مقدمات حساب، مؤلف ضمن تعاریف دقیق از مفاهیمی چون عدد و ضرب و نیز، بیان ارزش مکانی اعداد، اقسام ضرب را می‌شمرد و نوعی متفاوت از جدول ضربی که می‌شناسیم ارائه می‌دهد. مؤلف در بیان ضرب آحاد در آحاد، یک جدول ضرب پنج در پنج ارائه می‌دهد و حاصل ضرب اعداد تک رقمی بزرگتر از ۵ با استفاده از این جدول ضرب پنج در پنج به دست می‌آید. این شیوه متفاوت از شیوه دهگانی متعارف ریاضی مدرن است که با جدول ضرب ده در ده فعلی، ضرب تمام اعداد تک‌رقمی را حفظ می‌کنیم و برای به دست آوردن حاصل ضرب، محاسبه‌ای انجام نمی‌دهیم.



متن رساله

رسالة في الحساب للعلامة الحلّي^١

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

[ذكر مقدمات في الحساب]

اعلم أسعدك الله أنه لا بد لكل خايض^٢ في علم الفرائض من معرفة قوانين من علم الحساب لاحتياجه إليها لتصحيح المسائل و القسمة.

فنقول الحساب في اللغة العدّ^٣ و في الاصطلاح علم بأصول^٤ نعرف منها المجهولات العددية صحاحا و كسورا. و العدد الكميّة المتألّفة من الوحدات و قد يقال العدد ما يساوى نصف مجموع حاشيته و على التفسيرين الواحد ليس بعدد.

ثمّ اعلم إن مراتب الأعداد لا نهاية لها. فإنك تقول آحاد، عشرات، مآت، ألوف، عشرات ألوف، مآت ألوف، ألوف ألوف، عشرات ألوف ألوف، مآت ألوف ألوف، ألوف ألوف ألوف و هلم جرّا الى غير النهاية. فكل واحد منها مرتبة و لكن الأصول فيها اربعة: الآحاد و العشرات و المآت و الألوف و البواقي منشعبة منها.

ثمّ اعلم أن من اصطلاحاتهم الضرب و هو لا يتأتّى إلا في مقدارين يسمّى أحدهما مضروبا و الآخر مضروبا فيه و معناه في اصطلاحهم تضعيف أحد العددين بقدر ما في العدد الآخر من الآحاد و الاولي أن يقال الضرب طلب مقدار يكون نسبة أحد المضروبين إليه كنسبة الواحد^٥ الى المضروب الآخر^٦ ليشمل الواحد^٧ و الكسور.

ثمّ إذا أردت الضرب ترد كل عشرة^٨ الى واحد و كذلك^٩ كل مائة و كل ألف و كل عشرة ألف و كل مائة ألف الى غير ذلك؛ يعني تأخذ بدل أفراد^{١٠} كل مرتبة آحادا على

٦. حش خ: كضرب الإثنين في الثلاثة و القدر المطلوب الستة فنسبة الواحد بإحدهما إما بالنصف على الأول و إما بالثلث على الثاني
٧. حش ر: التعريف الواحد
٨. ر و خ: عشرة
٩. خ: كك
١٠. خ: كل أفراد

١. خ: قد حرّرت في دار السلطنة تبريز ١٢٩٦
٢. حش ر: شارع
٣. حش ر: شمردن
٤. حش ر: قواعد
٥. ر: الواحد الخارجى

عدد تلك الأفراد و تسمى تلك الآحاد عقودا و إذا عرفت هذا فاعلم أن الضرب أربعة أقسام:

الأول: ضرب الآحاد في الآحاد و الضابطة فيه أن تجمع المضروب و المضروب فيه فإن لم يزد المجموع عشرة^٢ فلا إشكال فيه و إن زاد فخذ لكل واحد من الزايد عشرة. ثم زد عليه الحاصل من ضرب مقدار نقصان أحدهما^٣ من العشرة في مقدار نقصان الآخر الآخر منها.

مثلاً إذا قيل لك كم سبعة في ثمانية؟^٤ فاجمعهما؛ يكون المجموع خمسة عشر؛ فخذ لكل واحد من الخمسة الزائدة على العشرة عشرة؛ يكون خمسين؛ ثم زد عليه الحاصل من ضرب اثنين في ثلاثة و هو ستة؛ يكون ستة و خمسين و قس عليه باقي الأمثلة.

القسم الثاني: ضرب الآحاد في العقود^٥ و ضرب العقود في العقود^٦ فإذا ضربت الآحاد في العقود او العقود في العقود بالطريق المذكور في ضرب الآحاد في الآحاد و أردت معرفة ما يؤخذ لكل واحد من المبلغ، فالضابطة^٧ فيه أن تعد مراتب كل واحد من المضروب و المضروب فيه^٨ و تجمع^٩ الكل^{١٠} و تسقط من المجموع واحدة^{١١} ثم تعد^{١٢} ما بقي^{١٣} و تأخذ لكل واحد من المبلغ المرتبة التي انتهى العد^{١٤} إليها.

-
١. خ: أن
٢. حش خ: فزد بزيادة المضروب فيه على المضروب الى المجموع فهو الحاصل في الأشفاق في الاوتار بقدر المضروب فيه ايضا فهو الحاصل
٣. حش ر: اي المضروب و المضروب فيه
٤. حش خ: مثال لما زاد عن العشرة
٥. خ: الثاني
٦. حش ر: أربعة في اربعين
٧. حش خ: كأربعة في اربعين او اربعين في اربعين
مثلاً
٨. حش ر: كستين في سبعين
٩. خ: الضابطة / حش ر: اي القاعدة
١٠. ر: و خ: إن
١١. حش خ: اي الآحاد و العشرات و المائة و الألوفاً وهكذا
١٢. حش خ: على حدة ثم تجمع
١٣. حش خ: اي كل المراتب لهما
١٤. حش ر: اي جمع مراتب كل من المضروب و المضروب فيه
١٥. حش خ: اي مرتبة واحدة
١٦. ر: يُعد
١٧. حش ر: من المراتب
١٨. حش خ: من المراتب الى أن ينتهي فتحفظ و تبسط الحاصل اي كل واحد من المبلغ بهذه المرتبة المنتهى إليه العد
١٩. ر: العدد

مثلاً إذا قيل لك كم ستة ألف في خمسة ألف؟ فاضرب خمسة في ستة؛ يكون ثلاثين؛ ثم اجمع مراتب المضروب و المضروب فيه؛ تكون ١ ثمانية^٢ ٣ و اطرح منها واحدة ثم عدّ البواقي و هي سبعة. فينتهي العدّ على ألف الألوف؛^٤ فخذ لكل واحد من المبلغ الذي هو ثلاثون ألف ألف؛ فيكون المجموع ثلاثين ألف ألف و قس عليه ساير الأمثلة.

القسم الثالث: ضرب المركب في المركب و ضرب المركب في المفرد و بالعكس. أما الأول فكضرب الآحاد و العقود في الآحاد و العقود و الطريق فيه أن تضرب العقود في العقود و تضرب آحاد كل في عقود الآخر. كل ذلك بالطريق المذكور في القسم الثاني. ثم الآحاد في الآحاد كما سبق في القسم الأول و تجمع الحاصل فما بلغ فهو ذلك.

مثلاً إذا قيل لك كم أربعة و عشرون في إثنين و ثلاثين؟ فالجواب سبع مائة و ستون و ثمانية؛^٥ ٦ و العمل معلوم و قس عليه ضرب المركب في المفرد و عكسه^٧ و أما إذا كان المركب مركباً من أكثر من مرتبتين، لكن يجب أن تعلم أن عدد الضربات بعدد الحاصل من ضرب مقدار مراتب أحد المضروبين في مقدار مراتب الآخر و لك في هذا القسم طريق آخر و هي أن تضبط نسبة أحد المضروبين الى المرتبة التي تليه^٨ و تأخذ من المضروب الآخر بتلك النسبة؛^٩ ١٠ ١١ ثم تأخذ لكل واحد من المأخوذ في المرتبة المنسوب إليها. مثلاً إذا قيل لك كم خمسة و عشرون في ثمان مائة؟ فإن شئت قلت نسبة الخمسة و العشرين الى المرتبة التي تليها و هي المآت بالربع فتأخذ ربع المضروب فيه و هو مأتان و تأخذ لكل واحد مائة^{١٢}؛ فيكون عشرين الفا و إن شئت قلت نسبة ثمان مائة الى المرتبة التي تليها^{١٣} و هي الألوف بالخمسة؛ فتأخذ أربعة اخماس المضروب و تسقط

١. ر: تكن
٢. حش خ: مراتب لأن مرتبة كل واحد اربعة و هي الى الوف
٣. حش ر: مراتب
٤. حش خ: آحاد، عشرات، مائة، ألوف، عشرات ألوف، مائة ألوف، ألوف ألوف
٥. در نسخه ر «و ثمانية» افتاده است.
٦. حش خ: فالضرب بأربع دفعات: العقود في العقود فست مائة و الآحاد في الآحاد فثمانية و آحاد الاول في عقود الثاني فمائة و عشرين و في العكس فأربعون فالمجموع جواب.
٧. حش ر: ضربه المفرد في المركب
٨. حش ر: اي نسبة المضروب الى المرتبة التي يليها
٩. حش ر: اي بمقدار تلك النسبة
١٠. حش ر: اي نسبة المضروب الى المرتبة التي يليها
١١. حش خ: اي نسبة المضروب الى المرتبة التي تليه فإن كان ثلثا...ثلثا و إن كان ربعا فربعا وهكذا
١٢. حش خ: اي لكل واحد من العدد مائة بمعنى لكل عشر ألفا
١٣. ر و خ: يليها

خمس واحدة من الأخماس الأربعة و هي عشرون و تأخذ لكل واحد الف؛ فيكون
عشرين الفاً ايضاً و قس عليه امثاله.

القسم الرابع: ضرب الكسور في مثلها او في غيرها و الضابطة فيه ان تضيف
المضروب الى المضروب فيه؛ فالحاصل الخارج من تلك الأضافة.

مثلاً إذا أردت أن تضرب النصف في الثلث، فأضف^٢ النصف الى الثلث؛ فالحاصل
السدس و إن أردت أن تضرب النصف في النصف، فأضف^٣ النصف الى النصف؛ يكون
الحاصل الربع و على هذا القياس و إن أردت أن تضرب الكسر في العدد الصحيح
فأضف^٤ الكسر اليه كذلك^٥. مثلاً إذا أردت أن تضرب النصف في اثنين، فأضف^٦
النصف الى الاثنين؛ يكون الحاصل واحداً و قس عليه ساير الأمثلة^٧ و الله أعلم
بالصواب.

[قواعد تصحيح المسائل الرد]

هذه قاعدة في تصحيح المسائل الرد: الرد في اللغة معروف و في اصطلاحهم نقيض
العول؛ لأنه إنما يكون عند نقصان السهام عن اصل المسئلة و العول عند زيادتها عليه و
إنما يتحقق الرد إذا لم يكن في المسئلة عصبية. فيرد الباقي على ذوي الفروض بنسبة
فروضهم غير الزوجين. فيسمى الزوجين «من لا يرد عليه» و باقي الفروض «من يرد
عليه». ثم لا يخلو إما أن لا يكون في المسئلة من لا يرد عليه او يكون.

الحالة الأولى أن لا يكون فيها من لا يرد عليه نظر؛^٨ إن كان من يرد عليه شخصاً
واحداً فجميع المال له رداً او فرضاً و إن كان اكثر من واحد نظر؛^٩ إن كانوا من صنف
واحد فالمال بينهم بالسوية ذكورا كان او إناثاً او كليهما في اولاد الأم و عدد رؤوسهم
اصل المسئلة و إن كانوا من صنفين او اكثر فالمسئلة من مخرج فروضهم و ترد على
سهامهم^{١٠} و يجعل عدد سهامهم كأنه اصل المسئلة ثم ينظر بين سهام كل صنف و عدد
رؤوسهم؛ فإن انقسمت عليهم فذاك و الا فتصحح المسئلة بالطريق المذكور في غير

١. حش ر: عن الأخماس الأربعة

٢. روخ: أضيف

٣. روخ: أضيف

٤. روخ: أضيف

٥. روخ: كك

٦. روخ: أضيف

٧. خ: الامثالا

٨. خ: نظرا

٩. خ: نظير

١٠. در نسخة ر در توضيح «هم» در «سهامهم» آمده

است: ذوي الفروض

الرَد. مثاله أم و بنت و ثلاث بنات ابن. المسئلة من ستّة و تردّ الى الخمسة و تُجعل الخمسة كأنها اصل اصل؛ ثمّ يضرب عدد رؤوس بنات الابن في خمسة؛ تبلغ خمسة عشر. للأمّ ثلاثة و للبنات تسعة و لبنات الابن ثلاثة و قس عليه ساير الأمثلة.

الحالة الثانية أن يكون فيها من لا يردّ عليه. فتصحّح مسئلة من يردّ عليه كما تُصحّح عند عدم من لا يردّ عليه؛ ثمّ تصحّح مسئلة من لا يردّ عليه^١ كذلك من مبلغ ينقسم فرضه منه على رؤوسه و تغيير وجود من يحجبه^٢ معه و يترك الباقي بعد فرضه؛ ثمّ يُنظر بين مسئلة من يردّ عليه و بين هذا الباقي^٣. فإن انقسم عليها^٤ فالمسئلة تُصحّح^٥ من مبلغ مسئلة من لا يردّ عليه و إن لم ينقسم^٦ فإن كان بينهما موافقة، ضرب وفق مسئلة من يردّ في جميع مسئلة من لا يردّ عليه و إن كان بينهما مباينة، ضرب جميع مسئلة من يردّ عليه في جميع مسئلة من لا يردّ عليه. فما بلغ من المضروبين تصحّحان منه؛ ثمّ من له شيء من مسئلة من لا يردّ عليه يأخذه مضروباً فيما ضرب فيها و من له شيء من مسئلة من يردّ عليه يأخذه مضروباً في جميع الباقي من مسئلة من لا يردّ عليه في صورة المباينة و في وفقه في صورة الموافقة.

المثال: زوجتان و ثلاث جدّات و سبع إخوة لأمّ. مسئلة من يردّ عليه من ثلاثة و ستين و مسئلة من لا يردّ عليه من ثمانية و الباقي بعد أخذ الرّبع ستّته بينه و بين مسئلة من يردّ عليه الموافقة بالثلث. فاضرب ثلثها و هو أحد و عشرون في جميع مسئلة من لا يردّ عليه تبلغ مائة و ثمانية و ستين و منها تصحّحان للزوجين من مسئلتهما اثنان إضربهما في المضروب فيها و هو أحد و عشرون. تبلغ اثنين و اربعين لكل واحد أحد و عشرون^٧ و للجدّات أحد و عشرون اضربها في الثلث الباقي و هو اثنان. تبلغ ايضاً اثنين و اربعين. لكل واحد^٨ أحد و عشرون و للإخوة اثنان و اربعون. اضربها في اثنين تبلغ أربعة و ثمانين. لكل واحد اثنى عشر و قس عليه ساير الامثلة و الله أعلم بالصواب.

٣. حش ر: من مسئلة من لا يردّ عليه
٤. حش ر: اي على مسئلة من يردّ عليه
٥. ر و خ: تصحّح
٦. حش ر: الباقي من مسئلة من لا يردّ عليه
٧. عبارات «تبلغ اثنين و اربعين لكل واحد أحد و عشرون» در نسخة خ نيست.
٨. خ: واحد

١. حش ر: اي عند عدم من يردّ عليه
٢. حش ر: اي تغيير وجود من يحجبه من لا يردّ عليه
معه كحجب النقصان و لهذا قال تصحّح مسائل من يردّ عليه عند من لا يردّ عليه و من لا يردّ عليه عند عدم من يردّ عليه لعسر فيها وجود الحاجب من اصل يردّ عليه في مسئلة من لا يردّ عليه أنه إذا مات عن ام و بنت فيصحّح من خمسة و من لا يردّ عليه مثل مات عن زوجتان فيصحّح عن ثمانية

[توريث ذوي الارحام]

ضابطة في توريث ذوي الارحام: ذو الرحم كل قريب ليس بذوي فرض ولا عصبه و يقال ايضا كل قريب خارج عن المعدودين في الورثة و ذو الارحام عند التفصيل عشرة اصناف: الاول: كل جد و جدة ساقطين^١. الثاني: اولاد البنات و اولاد بنات الابن. الثالث: بنات الإخوة من الجهات الثلاثة^٢. الرابع: اولاد الأخوات كذلك. الخامس: بنو الإخوة للأم. السادس: الأعمام من الأم. السابع: بنات الأعمام من الجهتين. الثامن: العمات من الجهات الثلاثة^٣. التاسع: الأخوال. العاشر: الخالات. لكنهم في الحقيقة اربعة اصناف. لأنهم إما أن يُنسَموا الى الميِّت و هم اولاد البنات و اولاد بنات الابن و المدلون^٤ بهم او يُنسَمى الميِّت إليهم و هم كل جد و جدة ساقطين و المدلون^٥ بهما او يُنسَموا الى أحد ابوي الميِّت او كليهما و هم اولاد الأخوات و بنات الإخوة و بنو الإخوة للأم و من يدلي^٦ بهم او يُنسَموا الى أحد أجداده او جداته او كليهما و هم العمومية و الخولية^٧ للميِّت او أحد أصوله و المدلون^٨ بهم.

ثم الأصح في توريث^٩ ذوي الأرحام من مذهب اهل التنزيل. سُموا^{١٠} بذلك لتنزيلهم كل ذي رحم منزلة من يدلي به^{١١} فيرفع كل واحد و ينزل بطنا بطنا الى أن ينتهي الى وارث. الأعمام و العمات للميِّت او لأحد أصوله و المدلون بهما فإنهم ينزلون منزلة أخيهم و الأخوال و الخالات للميِّت او لأحد أصوله و من يدلي بهما فإنهم ينزلون منزلة أختهم؛ ثم ينظر إن استوى في الدرجات فلا يحجب بعضهم بعضا و إن تفاوتا بأن كان بعضهم اسبق^{١٢} الى الوارث من بعض، فالسابق يحجب كل مسبوق هو من صنفه لا من صنف آخر من الأصناف الأربعة و يقال لذلك الوارث اصل و مشبه به و لذى الرحم نوع و مشبه و يقال^{١٣} المدلى و المدلى به ايضا و طريق تصحيح المسئلة أن ينظر في الأصول^{١٤}؛ فإن حجب بعضهم بعضا لو قدر^{١٥} إجتماعهم ففروع الحجب محجوبة ايضا

- | | |
|-----------------|--|
| ١. ر وخ: ساقطن | ٩. خ: التوريث |
| ٢. ر وخ: الثالث | ١٠. ر وخ: سمعوا |
| ٣. خ: الثالث | ١١. حش ر: اي بالميت/ حش خ: اي الميِّت |
| ٤. خ: المدلول | ١٢. خ: سبق |
| ٥. خ: المدلول | ١٣. ر وخ: يق |
| ٦. خ: يدلي | ١٤. حش ر: يكون كل اصل من صنفه من الأصناف الأربعة |
| ٧. خ: الجزولية | ١٥. حش ر: فرض |
| ٨. خ: المدلول | |

و ألا يفرض كان الميِّت خلفهم؛ فيصحح مسألة على تقدير تخلف الميِّت اياهم حتى يراعي الردّ و العول و التفضيل^١ و التسوية^٢ و غيرها؛ ثم تصحح لفرع كل اصل^٣ مسألة على تقدير ان يكون ذلك الأصل هو الميِّت. فيراعي الحجب و الردّ و العول و التفضيل و التسوية و غيرها ألا أن الجمهور على أنه يسوي بين اولاد اولاد الأم كما يسوي بين أصولهم. قال الإمام و قياس اهل التنزيل تفضيل ذكورهم على أناتهم، لأنهم يقدر^٤ون اولاد الوارث كأنهم يرثون منه و به يشعر لفظ الحاوي. حيث قال «و قسم نصيب كل على مشبه^٥ كأنه منه». ثم ينظر ان انقسمت سهام كل اصل على مسألة فرعه فذاك و تصحح المسئلة من مبلغ مسألة الأصول و ألا فإما أن يكون الكسر على مسألة او أكثر و على التقديرين يقدر مبلغ كل مسألة من مسائل الفروع بمنزلة الرؤوس المنكسرة سهامهم عليهم و سهام اصلهم المنكسرة عليهم بمنزلة سهام ملك الرؤوس المنكسرة عليهم. فيعمل هنا على نحو ما يعمل هناك^٦ لتصحيح المسئلة بلا فرق. فما يحصل من الضرب يصح منه المسئلة؛ ثم من له شيء من مسألة الأصول تأخذ مضروباً فيما ضرب في مسألة الأصول. هذا^٧ إذا كان الفرع وارثاً بالنسبة^٨ الى الأصل المنزل هو بمنزلة اما إذا لم يكن وارثاً كبنات الأخوال و اولاد الخالات و العمات و إن سفلوا و اولاد بنات البنات و اولاد الإخوة و الأخوات و إن سفلوا و أصول الأجداد و الجدات^٩ الساقطة في بعض الصور و غيرهم، فتصحح المسئلة للأقرب الوارث؛ ثم لمن بعده الى أن ينتهي إليه^{١٠}. و يقدر كل من صححت له المسئلة من الأوساط اصلاً لمن دونه في جميع ما ذكرنا^{١١}.

و لو اجتمعت في شخص واحد^{١٢} قرابتان او أكثر بالرّحم كبنت بنت بنت هي بنت ابن بنت، بأن يكون لرجل بنتان لأحديهما بنت و للأخرى ابن فنكح الابن بنت خالته فتلد له بنتا فتتزل^{١٣} جهات القرابة، فإن سبق بعضها الى الوارث قدّمت و ألا قدّرت الجهات اشخاصا و ورث بالجميع كما يقتضيه الحال. و لو كان مع ذوي الأرحام زوج

٨. حش ر: كالخال و الخالة؛ فإنهما ترثان من
اختهما. هي في الحقيقة أم الميِّت و اصل لهما
٩. حش ر: كأب أب ام و كأب أب ام الأب
١٠. حش ر: الى الفرع
١١. حش ر: من قوله ثم ينظر إن انقسمت سهام كل
اصل الى قوله هذا إذ كان الفروع وارثاً
١٢. ابن كلمه در نسخه ر نيامده
١٣. خ: فنزل

١. حش ر: اي للذكر مثل حظ الأنثيين
٢. حش ر: كما في اولاد الأم
٣. حش ر: عن أصول المذكورة
٤. خ: يعدون
٥. حش ر: فرع
٦. حش ر: في الفرائض
٧. حش ر: اي المقدمات

او زوجه يخرج^١ اولاً نصيب من وجد منهما من النصف^٢ للزوج و لا غير و من الربع^٣ للزوجة لا غير و يقسم الباقي عليهم كما يقسم الجميع لو انفردوا.^٤ و طريق التصحيح^٥ هو ما بينا في تصحيح مسائل الرد: إذا اجتمع الصنفان من يرد عليه^٦ فتصحح مسألة ذوي الأرحام على تقدير عدم الزوجين ثم تصحح مسألة من وجد منهما. فيعمل هنا العمل المذكور هناك.^٧

المثال: ابان و بنتان لبنت و ثلاثة بنين لأخت لأبوين و أربع بنات أخ لأبوين و خمسة بنين و بنت لأخ من الأم و ست عمات متفرقات لأبيه^٨ و عم للأم للميت و سبع بنات عم للميت و أب للأم و أم أم الأب و أم أب الأم و ثمان خالات للميت و تسعة أخوال لأبيه و أربع زوجات. المسئلة من ستة عشر: أربعة للزوجات و نصف الباقي لابن البنت و بنتيها و ثلاثة لعم الميت من الأم و سدسه لأب الأم و العمل معلوم و الله أعلم.

[تصحح مسائل الجد و بيان ما هو خير له]

بيان تصحيح مسائل الجد مع الإخوة و الأخوات و بيان ما هو خير له: إذا اجتمع الجد مع الإخوة و الأخوات من الأبوين او من الأب، فإن لم يكن معهم ذو فرض فللجد الخير من المقاسمة معهم و ثلث جميع المال. و الطريق في معرفة ما هو الخير منهما أن الإخوة و الأخوات إن كانوا دون المثليين^٩ فالقسمة خير له و ذلك في خمسة مسائل: جد و أخ او أخت او أخ و أخت او أختان او ثلاث أخوات و إن كانوا مثليه^{١٠} فالأمران مستويان و ذلك في ثلاث مسائل: جد و أخوان او أخ و أختان او أربع أخوات و فيما عدا المسائل الثمانية يكون الثلث خيراً له. و طريق تصحيح المسئلة أن تنظر فيما هو خير له؛ فإن^{١١} كانت القسمة خيراً كان كأخ منهم؛ يكون المسئلة من عدد رؤوسهم بعد فرض كل ذكر أنثيين و بعد عدّ أولاد الأب على الجد. و إن كان الثلث خيراً فالمسئلة من ثلاثة: للجد واحد و الباقي بينهم للذكر مثل حظ الأنثيين. فإن انقسم فذاك و الآ فتصحح

٦. حش ر: اي ذوي الأرحام ...
٧. حش ر: في الرد
٨. در نسخه ر در توضيح ضمير «ه» آمده است:
الميت
٩. حش ر: اي دون مثل الجد
١٠. حش ر: اي مثل الجد
١١. حش ر: و إن

١. حش ر: تخرج
٢. حش ر: اي الربع
٣. حش ر: اي ثمن
٤. حش ر: اي تقسيم عليهم بالطريق المذكور في
تصحح مسائل ذوي الأرحام حتى انفرادهم عن
الزوجين
٥. حش ر: ذوي الأرحام مع الزوجين

المسئلة وإن استوى الأمران فتصحح المسئلة بأي تقدير شئت؛ لكن الفرضيين^١ يذكرون^٢ الثلث حسناً؛^٣ لأنه أسهل. وإن كان معهم ذو فرض فللجد خير الأمور الثلاثة من المقاسمة و سدس جميع المال و ثلث ما يبقي بعد الفرض. و الذي يرث معهم من ذوي الفروض ستة: البنت و بنت الابن و الأم و الجدة و الزوج و الزوجة. و طريق معرفة ما هو الخير من هذه الثلاثة: أن تأخذ السدس من مخرج الفرض^٤ و تأخذ الثلث من الباقي بعد الفرض و تأخذ ما حصل له من قسمة الباقي على الجد^٥ و الإخوة و الأخوات؛ فما كان من هذه المقادير الثلاثة^٦ أكثر فهو الخير للجد. و ذكر بعضهم في معرفة ما هو الخير للجد ضابطة و هي أن الفرض إن كان قدر النصف أو دونه فالقسمة خير إذا كانوا^٧ دون مثلي الجد^٨ و إلا^٩ فتلت الباقي و إن كان^{١٠} فوق النصف و^{١١} دون الثلثين^{١٢} فالقسمة خير إذا كانوا مثله^{١٣} أو أقل^{١٤} و إلا^{١٥} فالسدس و إن كان^{١٥} قدر الثلثين فالقسمة خير مع أخت واحدة و إلا فالسدس و إن كان فوق الثلثين^{١٦} فالسدس متعين و ما ذكرنا أسهل و أضيظ. و طريق تصحيح المسئلة^{١٧} هو أن تنظر فيما هو خير له؛ فإن كان السدس خيراً و يخرج السدس من مخرج فرضهم فأعط الجد السدس من ذلك المخرج و اقسّم الباقي^{١٨} على الإخوة و الأخوات؛ فإن انقسم الباقي عليهم و انقسم^{١٩} على ذوي الفروض نصيبهم فذاك و إلا فصحح المسئلة^{٢٠}. و إن لم يخرج السدس من مخرج فروضهم فضم السدس^{٢١} إلى فرضهم و يكون المسئلة من مخرج المجموع ثم أعط صاحب الفرض فرضه و أعط الجد سدسه و اقسّم الباقي بين الإخوة و الأخوات و صحح المسئلة^{٢٢} إن كان فيها كسر و إن لم يكن للباقي ثلث صحيح فأضرب مخرج الثلث في مخرج فرضهم و أعط صاحب الفرض

- | | |
|---|--|
| ١٣. حش ر: كجد مع أخ | ١. خ: فرضين |
| ١٤. حش ر: اي و إن لم يكونو مثله | ٢. خ: بذكرون |
| ١٥. حش ر: الفرض | ٣. ر و خ: ح |
| ١٦. حش ر: كبتين مع جدة | ٤. حش ر: اي مخرج فرض السدس ستة |
| ١٧. حش ر: من الأمور الثلاثة إذا كان معهم ذو فرض | ٥. حش ر: اي من مقاسمة الباقي عليهم حصة الجد |
| ١٨. حش ر: بعد الفرض | ٦. حش ر: اي المأخوذ من السدس و ثلث الباقي و المقاسمة |
| ١٩. حش ر: راست آمد | ٧. حش ر: إخوة أخوات |
| ٢٠. حش ر: يطريق المذكور بأن ينظر على عدد الرئوس و سهامهم إن كان بينهما وفق ... | ٨. حش ر: كما مرّ في المسائل الخمسة |
| ٢١. حش ر: لأن مخرج فرضهم من ثمانية و السدس لم يخرج منهما فقدر في حق الجد كأنه صاحب فرض عليهم و ضم فرضه مع فرضهم كما قال | ٩. حش ر: و إن لم يكونوا دون مثلي الجد |
| ٢٢. حش ر: كما مرّ | ١٠. حش ر: الفرض |
| | ١١. و او در نسخه خ نيست |
| | ١٢. حش ر: كبتت مع ام |

فرضه من الحاصل و أعطى الجدّ ثلث ما بقي الباقي بين الإخوة و الأخوات و صحّح المسئلة إن كان فيها كسر. و إن كان الخير المقاسمة معهم كان الجدّ كأخ و اقسام الباقي بينه و بينهم و صحّح المسئلة لو كان فيها كسر. تمّت ١ و الله أعلم.

[تصحیح مسائل المفقود]

و الضابطة في تصحيح مسائل المفقود أن ينظر في الحاضرين؛ فإن كان فيهم من يحجب بتقدير حياة المفقود أو موته لا يعطى شيئاً و من ينقص^٢ حقّه بحياته يقدر في حقّه حياته و من ينقص^٣ حقّه بموته يقدر في حقّه موته و من لا يختلف نصيبه بحياته و موته يعطى نصيبه؛ ثم إن كان المفقود واحد فتصحّح المسئلة^٤ على تقدير حياته و أخرى^٥ على تقدير موته. و إن كان المفقود إثنين فصاعداً نظر إن كانوا من صنف واحد فتصحّح المسائل بقدر^٦ عددهم مع زيادة واحدة و إن كانوا من صنفين فصاعداً فتصحّح ما أمكن التقدير؛ ثم ينظر بين الإثنين منها؛ فتؤخذ إحدى المتماثلين و أكثر المتداخلين و حاصل ضرب إحدیهما في وفق الأخرى إن توافقتا و في كليهما^٧ إن تباينت؛ ثم بين الحاصل و الثالثة كذلك؛ ثم بين الحاصل و الرابعة كذلك؛ و هكذا إلى آخر المسائل. فما حصل تصحّح منه المسائل؛ ثم يضبط^٨ نصيب كل واحد من الحاضرين من هذا المبلغ على تقدير كل مسئلة؛ فيعطى الأقل و يوقف الباقي. و طريق معرفته أن تضرب نصيب كل واحد من كل مسئلة في وفق المبلغ الذي هو جزء تلك المسئلة؛ فيضرب نصيب كل من له شيء من الستة مثلاً في سدس المبلغ و من الأربعة في ربع المبلغ و من العشرة في عشر المبلغ^٩ و على هذه القياس إلى أن تتم المسائل؛^{١٠} فيصرف^{١١} إلى كل واحد ما هو الأقل من تلك المقادير و يوقف الباقي.

المثال: زوج مفقود و أختان لأب و عمّ. المسئلة على تقدير حياته من سبعة و على تقدير موته من ثلاثة و بينهما مباينة؛ فيضرب ثلاثة في سبعة؛ تبلغ إحدى و عشرين؛ ثم

١. در نسخه خ این کلمه نیست.

٢. خ: ينقص

٣. خ: ينقص

٤. ر: مسئلة

٥. حش ر: مسئلة

٦. ر: يقدر

٧. ر: کلها

٨. خ: تضبط

٩. در اینجا در نسخه خ اشتباهاً عبارت «و من الأربعة في ربع المبلغ» تکرار شده است.

١٠. خ: المسئلة

١١. خ: فيضرب

رسالة في الحساب.../٢٣٩

يضرب نصيب من له شيء من الثلاثة في ثلث المبلغ^١ و من السبعة في سبع المبلغ؛
فيصرف^٢ الى الأختين إثني عشر و يوقف الباقي و قس على ذلك ساير الأمثلة.

تمت النسخة الشريفة. مصنفه^٣ المولى^٤ الفاضل، فريد دهره و وحيد عصره، المولى
معين الحقّ و الدين،^٥ حسن المكي، رحمة الله عليه^٦ و على ساير المسلمين.^٧ [افتاده
است]



٥. عبارت « المولى معين الحقّ و الدين » در نسخه
خ نیست.
٦. از اینجا در نسخه خ می آید: حرّره الحقیق علیقلی
ابن همّتلّی سراپی ١٢٩٦
٧. بعد از این در نسخه ر می آید: سنة ١٢٩٥

١. حش ر: الحاصل من الضرب
٢. خ: فیضرب
٣. ر: مصنف
٤. ر: مولى

ترجمه و شرح رساله

ذکر مقدماتی از حساب

ای که خدا تو را نیکبخت کند، بدان هر کسی که می‌خواهد در علم فرائض مطالعه و اندیشه کند باید قوانین علم حساب را به خاطر احتیاجش به آن، برای تصحیح مسائل و تقسیم کردن، بداند.

پس می‌گوییم حساب در لغت به معنی شمردن است و معنی اصطلاحی آن، علم به قواعدی است که از طریق آن به مجهولات عددی چه به صورت صحیح و چه به صورت کسری دست می‌یابیم و عدد، کمیتی تشکیل شده از یک‌هاست و گاهی گفته می‌شود عدد برابر است با نصف مجموع دو حاشیه‌اش (عدد قبل و بعدش) و با هر دو تفسیر، یک، عدد نیست.

سپس بدان که برای مراتب اعداد نهایی نیست. پس همانا تو می‌گویی آحاد (یکان)، عشرات (دهگان)، مآت (صدگان)، الوف (هزارگان)، ده الوف، صد الوف، هزار الوف الی آخره. پس هر یک از این‌ها یک مرتبه از اعداد است؛ ولی در تمام این‌ها چهار اصل حکم فرماست: یکان، دهگان، صدگان، هزارگان. و مراتب دیگر همه شاخه‌هایی از این‌ها هستند.

سپس بدان که یکی از اصطلاحات آن‌ها (حساب‌دانان) ضرب است. و آن نمی‌آید مگر در دو مقدار که یکی از آن‌ها مضروب و دیگری مضروب فیه نامیده می‌شود. و معنای اصطلاحی آن در نزد حساب‌دانان چند برابر کردن یکی از دو عدد به اندازه تعداد یک‌های عدد دیگر است (این تعریف برای ضرب اعداد طبیعی در همدیگر درست است؛ اما برای ضرب اعداد غیر طبیعی در همدیگر یا ضرب یک عدد طبیعی در یک عدد غیر طبیعی مثل $\frac{2}{3}$ یا ضرب یک عدد در یک، درست نیست) و سزاوار است که گفته شود ضرب، طلب مقداری است که نسبت یکی از دو مضروب به آن با نسبت یک به مضروب دیگر برابر است ($a.b = ab$ ؛ $\frac{1}{b} = \frac{a}{ab}$)؛ تا تعریف (تعریف ضرب)، یک و کسور را در برگیرد (طبق این تعریف مضروب و حاصل ضرب می‌تواند یک باشد یا کسر باشد).

سپس هر گاه خواستی ضرب کنی هر ده تایی را به یک باز می گردانی و همچنین هر صد تایی و هر هزار تایی و هر ده هزار تایی و هر صد هزار تایی و ...؛ یعنی جای افراد هر مرتبه یک هایی به تعداد آن افراد قرار می دهی (مراد از مرتبه ده و صد و هزار و ... است. اگر ۱۰۰ را می خواهی در پنج ضرب کنی تعداد افراد مرتبه صدگان که یک است را ضرب کن) و این یک ها (که به تعداد افراد هر مرتبه است) عقود نامیده می شود. و زمانی که این را فهمیدی پس بدان که ضرب چهار قسم است:

اول ضرب آحاد در آحاد و ضابطه در آن این است که مضروب و مضروب فیه را جمع می کنی. پس اگر مجموعشان از ۱۰ بیشتر نشد اشکالی نیست و اگر بیشتر شد به هر واحد که از ۱۰ بیشتر شد ۱۰ تا اختصاص می دهی (مقدار بیشتر از ۱۰ را در ۱۰ ضرب می کنی)؛ سپس بر آن حاصل ضرب مقدار کمبود یکی از مضروب ها از ۱۰ در مقدار کمبود مضروب دیگر از آن (۱۰) را اضافه می کنی. (کمبود مضروب ها از ۱۰ را در هم ضرب کرده و به مقدار قبلی اضافه می کنی

$$X = a + b, y = (10 - a)(10 - b)$$

$$y = 10a + 10b - 100 + 100 + ab - 10a - 10b$$

$$= ab + (X - 10)10$$

مثلاً اگر گفته شود هفت در هشت چقدر می شود؟ پس آن دو را جمع کن. مجموعشان می شود ۱۵. پس به هر واحد از این پنج تایی که بیشتر از ۱۰ بود، ۱۰ تا اختصاص بده که می شود ۵۰. سپس بر آن حاصل ضرب دو در سه را اضافه کن که می شود ۵۶ و باقی مثال ها بر همین قیاس است.

$$(8 \times 7 = 56 = 3 \times 2 + 50; 10 - 7 = 3, 10 - 8 = 2, 10 \times 5 = 50, 15 - 10 = 35, 7 + 8 = 15)$$

قسم دوم ضرب آحاد در عقود است و ضرب عقود در عقود. پس هر گاه آحاد در عقود یا عقود در عقود را با روشی که در ضرب آحاد در آحاد گفته شد، انجام دادی و خواستی بدانی آنچه را که برای هر واحد از مقدار اختصاص داده شده است، پس ضابطه آن این است که تعداد مراتب هر واحد از مضروب و مضروب فیه (آحاد و عشرات و مآت و الوف) را می شماری و تمام آن ها را جمع می کنی و از مجموع آن ها یکی کم

می‌کنی، سپس آنچه را باقی ماند می‌شماری و به هر واحد از مقدار، مرتبه‌ای را که شمارش به آن منتهی شد، اختصاص می‌دهی.

مثلاً اگر گفته شود ۶۰۰۰ در ۵۰۰۰ چقدر می‌شود، پس پنج را در شش ضرب کن که می‌شود ۳۰. سپس تعداد مراتب مضروب و مضروب فیه را جمع کن که می‌شود هشت. و یکی را از آن بپرداز. سپس آنچه را باقی مانده بشمار و آن برابر با هفت است. بنا بر این شمارش به هزار الوف ختم می‌شود. (امروزه گفته می‌شود ۵ در ۶ ضرب کن و مجموع صفرها را در مقابل حاصل ضرب ۵ در ۶ قرار بده؛ اما تعبیر مؤلف این است که عدد یک میلیون با شش صفر، هفت مرتبه است و باید حاصل ضرب را در یک میلیون ضرب کرد.) پس به هر واحد از مقداری که ۳۰ شده است، هزار هزار اختصاص بده و سایر مثال‌ها را با همین قیاس کن.

قسم سوم ضرب مرکب در مرکب و ضرب مرکب در مفرد و بالعکس است. در صورت اول مانند ضرب آحاد و عقود در آحاد و عقود است و روش آن این است که عقود را در عقود ضرب می‌کنی و آحاد هر یک را در عقود دیگری. تمام این‌ها به همان روش گفته شده در قسم دوم است. سپس آحاد را در آحاد همان‌طور که در قسم اول گذشت، ضرب می‌کنی و همه آنچه را حاصل شده جمع می‌کنی. پس به هر چه رسیدی همان جواب است.

مثلاً هر گاه به تو گفته شود که حاصل ضرب ۲۴ در ۳۲ چقدر می‌شود، پس جواب ۷۶۸ است و عمل انجام شده معلوم است.

$$\begin{aligned} (768 &= 8 + 40 + 120 + 600 = 20 \times 30 + 30 \times 4 + 20 \times 2 + 4 \times 2 \\ &= 24 \times 32) \end{aligned}$$

و ضرب مرکب در مفرد و عکسش را با همین روش انجام بده. و اما هر گاه مرکب از دو مرتبه بیشتر بود (تعداد مراتب مرکب، بیش از دو تا بود و به مآت و بالاتر می‌رسید) باید بدانی که تعداد ضرب‌ها برابر است با عدد حاصل از تعداد مراتب یکی از دو مضروب در تعداد مراتب مضروب دیگر و برای تو در این قسم راه دیگری نیز هست و آن این است که نسبت یکی از دو مضروب را به مرتبه‌ای که در پی آن می‌آید، نگه می‌داری و به همین نسبت از مضروب دیگر برمی‌داری و به هر واحد از آنچه به دست آمده مرتبه‌ای را که در نسبت از آن استفاده شد، اختصاص می‌دهی. مثلاً هنگامی که به

تو گفته شود ٢٥ در ٨٠٠ چقدر می شود، اگر بخواهی می توانی بگویی نسبت ٢٥ به مرتبه ای که دنبال آن می آید و آن مات است، $\frac{1}{4}$ است. پس $\frac{1}{4}$ از مضروب فیه را برمی داری که مقدار آن ٢٠ است و به هر واحد از آن ١٠٠ تا اختصاص می دهی که می شود ٢٠٠٠٠. و اگر بخواهی می توانی بگویی نسبت ٨٠٠ به مرتبه ای که در پی آن می آید و آن الوف است، $\frac{1}{5}$ است (اشتباه گفته شده و نسبت ٨٠٠ به ١٠٠٠، $\frac{4}{5}$ است). پس $\frac{4}{5}$ از مضروب را برمی داری یعنی یک خمس از چهار خمس (اشتباه گفته شده و یک خمس از پنج خمس صحیح است) را می اندازی که حاصل ٢٠ است و به هر واحد ١٠٠٠ تا اختصاص می دهیم که همان ٢٠٠٠٠ می شود و مثال هایش را به همین روش قیاس کن.

قسم چهارم ضرب کسرها در مثل خودش یا در غیر خودش است. (ضرب کسر در کسر یا در عدد) و ضابطه در ان این است که بین مضروب و مضروب فیه تناسب ایجاد می کنی. پس حاصل چیزی است که از این تناسب به دست می آید (مثلاً برای ضرب $\frac{1}{4}$

$$\text{در } \frac{1}{4} \text{ این تناسب را درست می کنیم: } \left(\frac{1}{4} = \frac{x}{\frac{1}{3}} \right).$$

مثلاً هنگامی که می خواهی $\frac{1}{4}$ را در $\frac{1}{3}$ ضرب کنی بین آنها نسبت ایجاد کن. پس حاصل $\frac{1}{6}$ است و اگر خواستی $\frac{1}{4}$ را در $\frac{1}{3}$ ضرب کنی پس بین $\frac{1}{4}$ و $\frac{1}{3}$ تناسب ایجاد کن. حاصل می شود $\frac{1}{6}$ و به همین ترتیب اگر بخواهی کسر را در عدد صحیح ضرب کنی پس تناسب ایجاد کن بین کسر و آن عدد صحیح همچنان که قبلاً این کار را کردی. مثلاً هر گاه خواستی $\frac{1}{4}$ را در دو ضرب کنی پس بین $\frac{1}{4}$ و دو تناسب ایجاد کن. حاصل، یک می شود. باقی مثالها را با همین روش قیاس کن. و خداوند به درستی آگاه تر است.

قواعد تصحیح مسائل رد

این قاعده ای برای تصحیح (هر گاه وراثتی که استحقاق ارث بردن دارند، متعدد باشند و تعداد سهام هر صنف از ورثه بر افراد آن قابل قسمت باشد؛ یعنی باقی مانده نیارد و کسری حاصل نشود، این مسأله را صحیح گویند؛ ولی اگر این گونه نباشد، به تصحیح

مسئله نیازمندیم تا به هر یک از وراثت رقم صحیحی بدون کسر تعلق گیرد. تصحیح در اصطلاح علمای فرائض، به دست آوردن حداقل عددی است که امکان دارد نصیب هر یک از ورثه را بدون ایجاد کسر اعشاری از آن تأدیه کرد. برای تصحیح باید تعداد افراد صنفی را که از تقسیم سهام آنها عدد صحیح به دست نمی‌آید، در اصل مسئله یا در مسئله با عول آن ضرب کرد.^۱ مسائل رد است. معنای رد در لغت معلوم است و در اصطلاح آنها (فقها) نقیض عول است. زیرا فقط در زمان کمبود سهام از اصل مسئله (لازم است در مورد «اصل مسئله» توضیحاتی داده شود؛ مقصود از اصل مسئله به دست آوردن حداقل عددی است که استخراج سهام هر صنف از وراثت، بدون کسر اعشاری از آن ممکن باشد، زیرا در مسائل توریث بجز عدد صحیح، چیز دیگری قابل قبول نیست. طبیعی است که با اختلاف اصناف وراثت و وجود چند کسر، اصل مسئله نیز کوچک‌ترین مخرج مشترک این کسرها خواهد بود.) رخ می‌دهد و عول در زمان اضافه سهام از اصل مسئله. و رد تنها هنگامی رخ می‌دهد که در مسئله، عصبه (عصبه هر مردی است که بدون واسطه یا با واسطه ذکور به میت انتساب دارد) وجود نداشته باشند.^۲ در این صورت آنچه باقی مانده به ذوی الفروض به همان نسبت سهمشان رد داده می‌شود. غیر از زوجین^۳ که زوجین «من لا یُردّ علیه» (کسانی که به آنها رد داده نمی‌شود) نامیده می‌شوند و بقیه ذوی الفروض «من یُردّ علیه» هستند. پس شکی نیست که یا در مسئله «من لا یُردّ علیه» وجود ندارد یا وجود دارد.

حالت اول که در آن مسئله «من لا یُردّ علیه» وجود ندارد، محل بحث است: اگر کسی که به او رد داده می‌شود شخصی واحد باشد، پس تمام مال از اوست که یا به خاطر رد به او داده می‌شود یا به خاطر فرض. و اگر بیش از یک نفر باشد، باز محل بحث است: اگر آنها از یک صنف باشند و فرزندان مادری باشند، مال بین آنها مساوی تقسیم می‌شود چه پسر باشند و چه دختر و مسئله بر سر تعداد افراد است. و اگر از دو صنف یا بیشتر باشند پس مسئله از مخرج مشترک فروض شروع می‌شود (با توجه به فرض هر یک از اصناف باید مخرج مشترک گرفته شود) و به نسبت سهام صاحبان فرض، رد داده می‌شود و گویی اصل مسئله از مقدار سهام آنها قرار داده می‌شود (مثلاً

۱. نک: شیخ الاسلامی، ۱۲۲-۱۲۳

۲. اینکه ترکیه به عصبه برسد، نظر اهل سنت است نه نظر امامیه

۳. با اینکه زوجین هم ذوی الفروض هستند

اگر سهم بعضی از فرض بران دو برابر دسته دیگر باشد، مسأله سه است؛ یعنی ترکه تقسیم بر سه می شود). سپس به سهام هر صنف و تعداد افراد آن صنف نگاه می شود. پس اگر تعداد سهام هر صنف بر تعداد افراد آن تقسیم شد، اصل مسأله همان است و مسأله حل شده است اما اگر تقسیم نشد (صورت کسری که نشان دهنده مقدار سهم هر فرد از کل ترکه است، صحیح نباشد) باید مسأله را با راهی که در غیر از رد ذکر شد، تصحیح کرد (همان که گفته شد: برای تصحیح باید تعداد افراد صنفی را که از تقسیم سهام آن ها عدد صحیح به دست نمی آید، در اصل مسأله یا در مسأله با عول آن ضرب کرد). مثال آن مادر و دختر و سه دختر پسر است. مسأله از شش شروع می شود (مخرج مشترک $\frac{1}{6}$ و $\frac{1}{4}$ ، شش است) و به پنج رد داده می شود (سهم مادر $\frac{1}{6}$ و سهم دختر $\frac{3}{6}$ و سهم دختر پسر $\frac{1}{6}$ است) که $\frac{1}{6}$ اضافه می آید و این مقدار به همان نسبتی که $\frac{5}{6}$ بین ورثه تقسیم شد، به آنان رد می شود. بدین ترتیب $\frac{3}{6}$ از این $\frac{1}{6}$ به دختر رد داده می شود و $\frac{1}{6}$ از این $\frac{1}{6}$ به مادر و $\frac{1}{6}$ دیگر از این $\frac{1}{6}$ سهم دختران پسر است. در نهایت سهم نهایی مادر، $\frac{1}{6}$ و سهم دختران پسر $\frac{1}{6}$ و سهم دختر $\frac{3}{6}$ از ترکه است؛ برای نمونه طریقه محاسبه سهم مادر را به تفصیل می آوریم:

$$\text{سهم مادر} = \frac{1}{6} + \frac{1}{6} \times \frac{1}{5} = \frac{1}{6} + \frac{1}{30} = \frac{6}{30} = \frac{1}{5}$$

و همان طور که مشاهده می شود، اصل مسأله از شش به پنج رسید. به عبارتی دیگر درست است که سهم مادر سدس و دختر پسر سدس است و اصل مسأله در ابتدا شش است؛ اما با توجه به اینکه تمام ترکه باید بین همین صاحبان فرض رد داده شود و عصبه ای در مسأله وجود ندارد می گوییم که سهم مادر و سهم دختر پسر برابر است و سهم دختر سه برابر آن هاست. لذا ترکه را به پنج قسمت تقسیم می کنیم و به مادر و دختر پسر یک سهم و به دختر سه سهم می دهیم) و گویی پنج، اصل مسأله قرار می گیرد. سپس تعداد دختران پسر در پنج ضرب می شود که حاصل ۱۵ می شود (سهم صنف دختران

۱. طبق قواعد فقه اهل سنت، در این حالت سدس به دختران پسر می رسد (نک: شیخ الاسلامی، ۳۴-۳۵).

پسر $\frac{1}{5}$ و تعداد افراد این صنف، سه نفر است و یک بر سه قابل قسمت نیست و باید کاری کرد که سهم هر فرد از کل ترکه که به صورت یک کسر نمایش داده می‌شود، صورت و مخرجش صحیح باشد. پس باید اصل مسأله تصحیح شود و برای تصحیح باید تعداد افراد این صنف را در مخرج که پنج است، ضرب کرد. سه سهم برای مادر و نه سهم برای دختر و برای دختران پسر سه سهم است. (که به هر دختری یک سهم می‌رسد و بدین ترتیب سهم هر دختر پسر $\frac{1}{15}$ از کل ترکه است.

سهم هر دختر پسر از کل ترکه $\frac{1}{15} = \frac{1}{3} \times \frac{1}{5}$ ؛ پس سهم مادر هم از کل ترکه مساوی است با $\frac{1}{5} = \frac{3}{15}$ و سهم دختر از کل ترکه مساوی است با $\frac{3}{15} = \frac{9}{15}$ و باقی مثال‌ها را با همین روش قیاس کن.

حالت دوم این است که در مسأله، «من لا یردّ علیه» وجود دارد. پس مسأله (منظور همان مخرجی است که خصوصیات آن توضیح داده شد) کسانی که جزو «من یردّ علیه» هستند، همان‌گونه تصحیح می‌شود که قبلاً در صورت عدم وجود «من لا یردّ علیه» تصحیح شد و سپس مسأله «من لا یردّ علیه» به همان‌گونه که از تقسیم مقدار فرض بر تعداد ذوی الفروض حاصل می‌شود و نیز با توجه به وجود یا عدم وجود کسانی که حاجب او می‌شوند، تصحیح می‌شود. مقدار باقی مانده ترکه بعد از اختصاص فرض معین «من لا یردّ علیه» کنار گذارده می‌شود. سپس بین مسأله «من یردّ علیه» و بین این مقدار باقی مانده نظر می‌شود. (مثلاً اگر ثمن از ترکه به عنوان سهم ذو الفروض برداشته شود، $\frac{7}{8}$ کل ترکه باقی می‌ماند و حال باید این هفت سهم را بین «من یردّ علیه» تقسیم کرد و به عبارتی هفت، مسأله جدیدی است که باید نسبتش با مسأله «من یردّ علیه» مشخص شود.) اگر مسأله «من یردّ علیه» بر مسأله مقدار باقی مانده قابل قسمت بود (باید مخرج مشترک گرفته شود و مسأله تصحیح شود و حال بحث این است که آیا مسأله افراد «من یردّ علیه» بر مسأله مقدار باقی مانده قابل قسمت هست یا نه.)، پس مسأله از همان مقدار مسأله «من لا یردّ علیه» تصحیح می‌شود و اگر قابل قسمت نبود، پس اگر بین آن دو (مسأله «من یردّ علیه» و مسأله مقدار باقی مانده) موافقت بود، (ب م م بزرگتر از یک داشتند) وفق مسأله «من یردّ علیه» (وفق مسأله «من یردّ علیه» یعنی حاصل تقسیم مسأله

«من یردّ علیه» بر ب م م) در تمام مسأله «من لا یردّ علیه» ضرب می شود و اگر بین آن‌ها مابینت (ب م م بزرگتر از یک نداشتند) بود، تمام مسأله «من یردّ علیه» در تمام مسأله «من لا یردّ علیه» ضرب می شود. پس سهام هر دو مسأله با توجه به حاصل ضرب به دست آمده تصحیح می شود. پس هر کسی که نصیبی از مسأله «من لا یردّ علیه» دارد (منظور، همان صورت کسری است که مخرج آن مسأله «من لا یردّ علیه» است)، آن نصیب در همان چیزی که مسأله در آن ضرب شد، ضرب می شود و کسی که نصیبی از مسأله «من یردّ علیه» دارد، اگر این مسأله با مسأله «من لا یردّ علیه» مابینت دارد، پس آن نصیب در مسأله «من لا یردّ علیه» ضرب می شود و در صورت موافقت در وفق مسأله «من لا یردّ علیه» ضرب می شود.

مثال: دو زوجه و سه جدّه و هفت برادر مادری. مسأله «من یردّ علیه» از ۶۳ (اشتباه است و در ادامه، توضیح آن خواهد آمد) است و مسأله «من لا یردّ علیه» از هشت (چون متوفی فرزندی ندارد، به مجموع دو زوجه $\frac{1}{4}$ می رسد؛ پس به هر یک از زوجه $\frac{1}{8}$ ترکه می رسد) است. و باقی مانده بعد از برداشتن $\frac{1}{4}$ از ترکه، شش سهم است (وقتی از یک، $\frac{2}{8}$

کم کنیم، حاصل $\frac{6}{8}$ است که این شش سهم بین برادران و جدات تقسیم می شود). بین آن (منظور، شش است که مسأله جدید است) و بین مسأله «من یردّ علیه» موافقت با ثلث است (ب م م شش و ۶۳ می شود سه). پس ثلثش را که ۲۱ است در تمام مسأله «من لا یردّ علیه» (یعنی هشت) ضرب کن که ۱۶۸ می شود و از آن سهام زوجین که در مسأله اولشان دو بود، تصحیح می شوند. دو در همان ۲۱ که مسأله هم در آن ضرب شد، ضرب می شود. حاصل ۴۲ می شود. برای هر یکی ۲۱ تاست و برای جدّه‌ها ۲۱ را در ثلث باقی که دو است، ضرب کن (از شش سهم باقی مانده برادران مادری دو برابر جدات ارث می برند و در نتیجه ثلث شش، سهم جدات است). اینجا هم حاصل ۴۲ می شود. برای هر یکی از آن‌ها ۲۱ تا می شود (از سه جدّه فقط دو تای آن‌ها ارث می برند) و برای برادران ۴۲ است (این جمله نیز با مبنای مصنف غلط است؛ بلکه سهم برادران چهار است که باید در ۲۱ ضرب شود و ۸۴ به دست آید و سپس ۸۴ بر هفت تقسیم شود) که آن را در دو ضرب کن. حاصل ۸۴ می شود. برای هر یک از آن‌ها ۱۲ تا می شود. و باقی مثال‌ها را با همین روش قیاس کن و خداوند به صواب آگاه‌تر است.

(مصنف در این مثال اشتباه کرده است. با توجه به اینکه سهم برادران مادری ثلث و تعدادشان هفت نفر است، مسأله این صنف ۲۱ است و ب.م.م ۲۱ و شش، سه است. پس هشت باید در ثلث ۲۱ یعنی هفت ضرب شود که حاصل برابر است با ۵۶. بدین ترتیب سهم هر زوجه هفت سهم است. و سهم جدات سدس مال و سهم برادران مادری ثلث مال است. با توجه به اینکه جدات نصف برادران ارث می‌برند، پس ثلث از ۴۲ سهم باقی‌مانده برای جدات است که برابر است با ۱۴ سهم و به هر جده هفت سهم می‌رسد. ۱. باقی‌مانده ۲۸ سهم است که به هر برادر چهار سهم می‌رسد. لذا مسأله تصحیح شده باید ۵۶ باشد نه ۱۶۸.

کل ترکه = T؛ زوجه = Z؛ برادر مادری = B؛ جده = J

$$2Z = \frac{T}{4}, Z = \frac{T}{8}$$

$$T - 2Z = \frac{6T}{8} = 7B + 2J$$

$$7B = 2 \times 2J = 4J$$

$$\frac{6T}{8} = 6J \rightarrow J = \frac{T}{8}, B = \frac{4J}{7} = \frac{4T}{56} = \frac{T}{14}$$

$$Z = J = \frac{T}{8} = \frac{7T}{56}, B = \frac{4T}{56}$$

ارث دادن ذوی الارحام

ضابطه در ارث دادن ذوی الارحام: ذو الرحم هر یک از نزدیکان است که صاحب فرض نیست و از عصبه هم نیست و همچنین تعبیر دیگری نیز هست: «هر یک از نزدیکانی که خارج از افراد شمرده شده در ورثه باشند» (یعنی در کتاب و سنت هم مشخص و مقدری برای آنان در نظر گرفته نشده باشد) و در تفصیل این امر باید گفت که ذوی الارحام ۱۰ صنف هستند: اول: هر جد و جدّه غیر صحیح (در فقه اهل سنت

۱. از سه جده فقط دو تای آنها ارث می‌برند.

دو نوع جد داریم: صحیح و غیر صحیح. جد غیر صحیح کسی است که از طریق مادر با میت قرابت پیدا کند). دوم: فرزندان دختران و فرزندان دختران پسر. سوم: دختران برادران از سه جهت (برادران مادری و پدری و پدر و مادری). چهارم: فرزندان خواهران از سه جهت. پنجم: پسران برادران مادری. ششم: عموهای مادری. هفتم: دختر عموها از دو جهت (پدر و مادری و پدری). هشتم: عمه‌ها از سه جهت. نهم: دایی‌ها. دهم: خاله‌ها. ولی آن‌ها در حقیقت چهار صنف هستند. زیرا یا حیات آن‌ها وابسته به میت است و آن‌ها فرزندان دختران و فرزندان دختران پسر و هر کس که به این‌ها می‌رسد (فرزندان و نوادگان این‌ها)، هستند؛ یا حیات میت وابسته به آن‌هاست و آن‌ها هر جد و جدّه غیر صحیح هستند و هر کسی که به این‌ها می‌رسد (پدران و مادران و اجداد هر جد و جدّه غیر صحیح)، هستند. یا حیاتشان وابسته به یکی از والدین میت یا هر دوشان است و آن‌ها فرزندان خواهران و دختران برادران و پسران برادران مادری میت و هر کسی که به این‌ها می‌رسد (فرزندان این‌ها) هستند یا حیاتشان وابسته به یکی از اجداد یا جدّات میت یا هر دوی آن دو است و آن‌ها عمه‌ها و عموها و دایی‌ها و خاله‌های میت یا پدر و مادر میت یا اجداد میت هستند.

صحیح‌ترین راه در ارث بردن ذوی الارحام، از مذهب اهل تنزیل است (فقهای اهل سنت برای توریث ذوی الارحام سه راه پیشنهاد کرده‌اند: روش اهل رحم، روش اهل تنزیل، روش اهل قرابت (شیخ الاسلامی، ۵۰)). - به این نام شنیده شده‌اند به خاطر اینکه هر ذی رحمی را در حکم نهایت این سلسله قرار دادند. (مثلاً نوه را در حکم فرزند قرار دادند) - پس هر کسی (در سلسله‌اش) بالا یا پایین برده می‌شود تا به وارث (وارثی که ارثش در شرع مشخص شده است) منتهی شود. عمه‌ها و عموهای میت یا پدر و مادر میت یا اجداد میت به منزله برادرشان (همان پدر میت) هستند و دایی‌ها و خاله‌های میت یا پدر و مادر میت یا اجداد میت به منزله خواهرشان (همان مادر میت) هستند. سپس نظر می‌شود؛ اگر در درجات برابر بودند، (در هر یک از اصناف به ذوی الارحام نگاه می‌شود که آیا در یک درجه قرار دارند یا خیر و منظور از درجه، مرتبه نزدیکی به وارث است) پس کسی حاجب از کس دیگر نمی‌شود. و اگر تفاوت داشتند به اینکه بعضی از آن‌ها به وارث از بعضی دیگر نزدیکتر بودند، پس نزدیک، حاجب از دور در صنف خودش است نه از صنف دیگری از اصناف چهارگانه. و به این وارث اصل و مشبه به گفته می‌شود و به ذی الرحم نوع و مشبه. و همچنین به وارث «مدلی به»

و به ذی الرحم «مدلی» گفته می‌شود. و طریق تصحیح مسأله این است که به اصول (سرسلسله هر صنف) نظر شود؛ پس اگر در صورت اجتماع آن‌ها بعضی حاجب بعضی دیگر هستند (مثلاً فرزندان حاجب برادر و خواهر میت هستند)، پس فروع آن نیز محجوب است و اگر این‌گونه نبود پس باید این‌طور فرض شود که گویی میت آن‌ها (همان اصول که ذوی الأرحام به ایشان منتهی می‌شوند) را بر جای گذاشته‌است و مسأله با همین فرض تصحیح می‌شود و رد و عول و تفضیل (پسر دو برابر دختر) و تسویه (مثل زمانی که برادران و خواهران مادری یکسان ارث می‌برند) و غیر آن رعایت می‌شود. سپس مسأله برای فروع هر اصلی با این فرض که میت همان اصل است، تصحیح می‌شود. پس حجب و رد و عول و تفضیل و تسویه و غیر آن رعایت می‌شود. فقط جمهور علما نظرشان این است که ترکه بین فرزندان فرزندان مادر (فرزندان برادر و خواهر مادری) مساوی تقسیم می‌شود؛ همان‌طور که بین اصول آن‌ها مساوی تقسیم می‌شود؛ اما امام^۱ و قیاس اهل تنزیل می‌گویند باید پسران را بر دختران تفضیل داد. چرا که آن‌ها فرزندان وارث فرض شده‌اند (نه خود وارث) و گویی آن‌ها (فرزندان خواهر یا برادر مادری) از او (خواهر یا برادر مادری) ارث می‌برند. و بدین وسیله کلام الحاوی فهمیده می‌شود؛ آنجا که گفت «و نصیب هر یک از فروع این‌گونه تقسیم می‌شود که گویی از او (اصل) ارث می‌برند». سپس نگریسته می‌شود که آیا سهام تمام اصول بر مسأله فروع قابل قسمت است یا خیر. اگر چنین بود پس مسأله از همان مقدار مسأله اصول تصحیح می‌شود و الا (اگر قابل تقسیم نبود) چه کمتر از مسأله فرع باشد و چه بیشتر باشد (ولی قابل تقسیم نباشد مثل هفت و سه)، در هر دو صورت هر مسأله‌ای از مسائل فروع به منزله تعداد افرادی است که سهامشان بیش از تقسیم می‌شود. (مانند تعداد افراد یک صنف از وارثین) و سهام اصل آن‌ها (فروع) که بینشان تقسیم می‌شود، به منزله سهام رییس افرادی است که بینشان تقسیم می‌شود. پس در اینجا شیوه تقسیم مثل همان کاری است که قبلاً (در غیر مورد ذوی الأرحام) برای تصحیح مسأله انجام می‌شد. بدون هیچ تفاوتی. پس آنچه از ضرب حاصل می‌شود، مسأله از آن تصحیح می‌شود. و هر کس که چیزی از مسأله اصول دارد (صورت کسری که مخرج آن مسأله اصول است)، در همان مضربی ضرب می‌شود که مسأله اصول در آن ضرب شد. این‌ها برای زمانی بود

۱. در متون فقه شافعی منظور از امام، امام الحرمین جوینی است و چون مؤلف این رساله همان‌طور که قبلاً در مقدمه اشاره شد، احتمالاً شافعی است، پس منظور مؤلف از امام، احتمالاً امام الحرمین جوینی است.

که فرع به نسبت اصل وارث بود و به منزله وارث حساب می‌شد. اما اگر فروع وارث نباشند، مثل دختران دایی‌ها و فرزندان خاله‌ها و عمه‌ها و پایین‌تر (نوه‌های آنان) و فرزندان دختران دختران و فرزندان برادران و خواهران و پایین‌تر و اصول (پدران و مادران) اجداد و جدات که جد صحیح به حساب نمی‌آیند و ...، پس مسأله برای نزدیک‌ترین وارث تصحیح می‌شود و سپس نوبت به بعدی‌ها می‌رسد تا به فرع منتهی شود و هر کسی که در این بین، مسأله برای او تصحیح شد، در تمام آنچه ذکر کردیم (منظور همان است که گفته شد: سپس نگریده می‌شود که آیا سهام تمام اصول بر مسأله فروع... این‌ها برای زمانی بود که فرع به نسبت اصل وارث بود و به منزله وارث حساب می‌شد.)، اصلی برای بعد از خودش در نظر گرفته می‌شود.

و اگر در یک شخص دو یا چند قرابت با رحم جمع شد، مانند دختر دختر دختری که دختر پسر دختر نیز هست، به این صورت که مردی دو دختر دارد که یکی از این دختران پسر دارد و یکی دیگر دختر دارد و آن پسر با دختر خاله‌اش ازدواج می‌کند و دختری از او متولد می‌شود که جهات قرابت در او جمع می‌شود. پس اگر بعضی از جهات از بعضی دیگر نسبت به وارث سبقت پیدا کنند، آن جهت تقدم دارد و الا هر جهتی مثل یک شخص فرض می‌شود و آن فرد همان‌طور که حال او اقتضا می‌کند از تمام از آن جهات ارث می‌برد. و اگر همراه ذوی الأرحام زوج یا زوجه باشد، ابتدا فقط نصیب زوج که نصف و نصیب زوجه که ربع است، جدا می‌شود و باقی بین آن‌ها (ذوی الارحام) تقسیم می‌شود؛ همان‌گونه که در صورت عدم وجود زوجه یا زوجه بین آن‌ها تقسیم می‌شود. و راه تصحیح (مسائل ذوی الأرحام و زوجین) همان است که در تصحیح مسائل رد بیان کردیم. هنگامی که دو صنف از «من یرد علیه» با هم جمع شوند، مسأله ذوی الأرحام با فرض عدم وجود زوجین تصحیح می‌شود. سپس مسأله زوجین تصحیح می‌شود. پس همان عمل مذکور در رد انجام می‌گیرد.

مثال: دو پسر و دو دختر از یک دختر و سه پسر از یک خواهر پدر و مادری و چهار دختر از یک برادر پدر و مادری و پنج پسر و دختر از برادر مادری و شش عمه متفرقه از پدر میت و یک عموی مادری و هفت دختر عموی میت و پدر مادر و پدر مادر مادر پدر و مادر پدر مادر و هشت خاله میت و نه دایی پدر میت و چهار زوجه. مسأله از ۱۶ است: چهار برای زوجات (چون فرزندی نیست، سهم کل ازواج ربع است و سهم هر

زوجه $\frac{1}{6}$ است) و نصف آنچه باقی مانده ($\frac{12}{16}$ باقی مانده که باید این ۱۲ سهم بین ذوی الأرحام تقسیم شود. شش تای آن سهم پسران دختر است که چون دو پسر دختر وجود دارند، سهم هر پسر سه تاست) برای پسر دختر (منظور، صنف پسر دختر است) و ۳ تا برای عمومی مادری میت (ثلث ۱۲ سهم که چهار تاست سهم عمومی مادری است) و سدس باقی مانده (باقی مانده بعد از اعطای سهم زوجات) برای پدر مادری (سدس ۱۲ می شود دو). و عملیات معلوم است (باقی افراد نام برده در مثال نصیبی نمی برند) و خدا آگاه تر است.

تصحیح مسائل جد و بیان آنچه برای او بهترین است

بیان تصحیح مسائل جد به همراه برادران و خواهران و بیان آنچه برای او (جد) بهتر است: هنگامی که جد با برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری جمع شود، اگر با آن‌ها صاحب فرضی نبود، پس جد بهترین نصیب از بین مقاسمه و ثلث جمیع مال را دارد. (دو راه داریم: یکی اینکه مقاسمه کنیم و یکی اینکه ثلث تمام مال را به جد بدهیم. مقاسمه همان است که جد را به منزله یک برادر پدر و مادری یا دو خواهر پدر و مادری در نظر بگیریم) و راه فهمیدن اینکه بهترین نصیب از آن دو راه چیست، بررسی حالات مختلف است: اگر تعداد برادران و خواهران کمتر از دو برابر جد (منظور تعداد شمارشی نیست؛ بلکه تعداد حکمی است که هر مرد دو برابر هر زن است) بود، مقاسمه برای جد بهتر است و این حالت در پنج مسأله رخ می دهد: جد به همراه یک برادر، یا یک خواهر، یا یک برادر و یک خواهر، یا همراه دو خواهر و یا همراه سه خواهر. در تمام این حالات سهم جد بیشتر از ثلث است. برای مثال اگر جد همراه سه خواهر باشد، داریم:

سهم جد = $2X$ ، سهم خواهر = X ، کل ترکه = T

تعداد خواهران = ۳، دو برابر سهم جد = $4X$ ، سهم تمام خواهران = $3X$ ، $4X > 3X$

$$\frac{T}{3} < \text{سهم جد} = 2X + X + X + X = T, X = \frac{T}{5}, 2X = \frac{2T}{5}$$

اگر تعداد برادران و خواهران دقیقاً دو برابر جد بود، این دو امر مساوی هستند و این حالت در سه مسأله رخ می دهد: جد به همراه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر و یا

چهار خواهر. و در غیر این دو حالت (تعداد برادران و خواهران از دو برابر جد بیشتر باشد) هشت مسأله پیش می‌آید که در آن‌ها ثلث ترکه برای جد بهتر (از مقاسمه) است. و راه تصحیح مسأله این است که در آنچه برای او خیر است نظر کنی. پس اگر قسمت برای او بهتر بود، جد مانند یکی از برادران آن‌هاست و مسأله با فرض اینکه هر پسری به منزله دو دختر است و جد هم مانند یکی از فرزندان پدر است، همان رئوس آن‌هاست. (منظور از «آن‌ها» همان ورثه است: جد و برادران و خواهران) و اگر ثلث بهتر باشد، مسأله از سه شروع می‌شود. برای جد یک سهم و باقی برای بین برادران و خواهران با توجه به اینکه مرد دو برابر زن ارث می‌برد، تقسیم می‌شود. پس اگر قابل قسمت بود، (اگر دو بر تعداد خواهران و برادران قابل قسمت بود) مسأله همان است و الا مسأله تصحیح می‌شود. و اگر هر دو امر (ثلث و مقاسمه) مساوی بودند، پس مسأله را با هر فرضی که می‌خواهی تصحیح می‌کنی. اما فرضیین (علمای علم فرائض) همان ثلث را (در این حالت که دو امر مساوی باشند) بهتر یاد می‌کنند؛ چرا که آسان‌تر است. و اگر همراه آن‌ها صاحب فرضی باشد، برای جد بهترین نصیب از سه راه مقاسمه یا سدس تمام مال یا ثلث باقی مال بعد از اعطای سهم صاحب فرض است. و کسی که با آن‌ها (جد و برادران و خواهران) به‌عنوان صاحب فرض ارث می‌برد، از این شش دسته است: دختر (نصف)، دختر پسر (سدس)، مادر (سدس یا ثلث)، جده (سدس)، شوهر (نصف یا ربع) و زوجه (ثمن یا ربع). و راه فهمیدن اینکه از این سه راه کدام بهتر است، (برای جد) چنین است: (حالت اول: سدس مال را به‌عنوان فرض برمی‌گیری (مخرج فرض، شش می‌شود). (حالت دوم: ثلث باقی مانده مال را که بعد از جدا کردن مقدار فرض به‌جا مانده است، برمی‌گیری. (حالت سوم: آنچه را بعد از اعطای فرض باقی مانده بین جد و برادران و خواهران تقسیم می‌کنی و سهم جد را برمی‌گیری. (همان مقاسمه که ذکر آن گذشت) پس از بین این سه مقدار هر کدام که بیشتر است، همان برای جد بهتر است. و بعضی از آن‌ها (فرضیین) در مورد اینکه چه چیزی برای جد بهتر است، ضابطه‌ای ارائه کرده‌اند و ضابطه این است که اگر مقدار فرض (فرض صاحب فرضی که همراه جد و برادران و خواهران است) به مقدار نصف یا کمتر از نصف کل مال بود، پس مقاسمه در صورتی که تعداد (همان تعداد حکمی مد نظر است) برادران و خواهران کمتر از دو جد باشد (همان مسائل پنج‌گانه)، بهتر است و الا (تعداد برادران و خواهران کمتر از دو جد نباشد) ثلث باقی بهتر است و اگر فرض بیشتر از نصف و کمتر از دو ثلث بود، پس مقاسمه بهتر است، در صورتی که تعداد برادران و خواهران برابر با جد

یا کمتر باشد (مانند جد و برادر یا خواهر یا دو خواهر)؛ و الا سُدس بهتر است. و اگر مقدار فرض به میزان دو ثُلث از کل ترکه باشد، پس مقاسمه در صورتی که جد همراه یک خواهر باشد، بهتر است و الا سُدس بهتر است و اگر مقدار فرض بیش از دو ثُلث باشد، پس سُدس متعین است (جد با هر تعدادی از خواهران و برادران باشد، سُدس برایش بهتر است). [اما] آنچه ما ذکر کردیم آسان تر و ضابطه مندتر است. و طریق تصحیح مسأله آن است که نظر کنی در آنچه برای او بهتر است. پس اگر سُدس بهتر است از ترکه سُدس به عنوان فرض خارج می شود (مخرج فروض شش در نظر گرفته می شود که این در صورتی است که یکی از فرض برها سُدس ببرد)، پس سُدس را به جد بده و و باقی (آنچه از ترکه بعد از استخراج سُدس و اعطای فرض صاحب فرض مانده است) را بین خواهران و برادران تقسیم کن. پس اگر این باقی مانده بر آن ها (تعداد حکمی خواهران و برادران) قایل قسمت بود و مقدار فرض هم بر تعداد ذوی الفروض قابل قسمت بود، مسأله همان است و الا پس مسأله را تصحیح کن و اگر سُدس از مخرج فروض خارج نشده بود (مخرج فروض، شش در نظر گرفته نشده بود و به عبارتی در میان ذوی الفروض کسی که سُدس ببرد، وجود نداشت) پس سُدس را به فرض آن ها (سایر ذوی الفروض) اضافه کن (یعنی جد را به عنوان صاحب فرضی که سُدس را به فرض می برد، در نظر بگیر). و مسأله از مخرج مجموع است. پس فرض صاحب فرض را بده و سُدس جد را هم بده و باقی را بین برادران و خواهران تقسیم کن و مسأله را اگر در آن کسری بود (در صورت سهام هر فرد کسر ایجاد شد) تصحیح کن. و اگر سُدس بهتر نبود و برای باقی ترکه (بعد از اعطای فرض ذوی الفروض) ثُلث صحیحی نبود، مخرج ثُلث را در مخرج فرضشان ضرب کن و فرض صاحب فرض را از مقدار حاصل بده و به جد ثُلث آنچه را باقی مانده بده و باقی را بین برادران و خواهران تقسیم کن و اگر در آن (صورت سهام هر فرد از ترکه) کسری بود، مسأله را تصحیح کن و اگر مقاسمه بین آن ها برای جد بهتر بود، جد به منزله برادر است و باقی (باقی مانده ترکه بعد از اعطای فرض ذوی الفروض) را بین او و بین آن ها تقسیم کن و اگر کسری در آن (صورت سهام هر فرد) بود، مسأله را تصحیح کن. تمام شد و خدا آگاه تر است.

تصحیح مسائل مفقود

ضابطه در تصحیح مسائل مفقود آن است که نظر کنی در حاضرین. پس اگر کسی با فرض زنده بودن یا مرگ مفقود محجوب می شود، به او چیزی داده نمی شود و کسی که

حقش به واسطه حیات مفقود کم می شود، فرض بر حیات مفقود می شود و کسی که حقش به واسطه مرگ مفقود کم می شود، فرض بر مرگ مفقود می شود (ضابطه این است که باید به حاضرین حداقل ارثی را که با فرض حیات یا ممات مفقود می برند، عطا کرد نه بیشتر از آن؛ و لذا فرضی در نظر گرفته می شود که ناظر بر حداقل ارث باشد). و اگر کسی در نصیبش از ترکه با حیات یا ممات مفقود تفاوتی حاصل نمی شود، نصیب خود را می برد. سپس اگر مفقود یک نفر باشد، مسأله یک بار با فرض حیات و یک بار با فرض مماتش تصحیح می شود. و اگر دو مفقود یا بیشتر باشند، محل بحث است: اگر از یک صنف باشند مسائل با در نظر داشتن تعدادشان که از یکی بیشتر است، تصحیح می شود و اگر از دو صنف یا بیشتر باشند، مسأله با هر فرضی که ممکن است تصحیح می شود (باید هر یک از مفقودین با فرض حیات یا مماتشان بررسی شوند و هر چه تعداد مفقودین و تعداد اصناف مفقودین بیشتر شود، تعداد حالات افزایش می یابد). سپس به دو تایی آن ها (مسائل) نظر می شود و یکی از دو متماتل (اگر دو مسأله یکی بودند، پس یکی از آن ها گرفته می شود) یا متداخل بیشتر (اگر دو مسأله متداخل بودند، آنکه بیشتر است گرفته می شود) یا در صورتی که توافق داشتند (ب م م بیشتر از یک داشتند) حاصل ضرب یکی از آن ها در وفق دیگری، یا در صورتی که تباین داشته باشند، حاصل ضرب هر دوی آن ها برگرفته می شود (به عنوان مسأله تصحیح شده از بین این دو مسأله انتخاب می شود). سپس بین حاصل (مسأله تصحیح شده از دو مسأله قبلی) و سومی (مسأله سوم) دوباره همین کار می شود. سپس بین حاصل و چهارمی (مسأله چهارم) و به همین ترتیب تا آخرین مسأله. پس آنچه از آن مسائل حاصل شد تصحیح می شود (بر اساس تعداد رئوس مربوط به آن مسأله تصحیح می شود و مقدار مسأله نهایی همین است). سپس نصیب هر یک از حاضرین از این مقدار بر اساس هر یک از مسائلی که فرض گرفته شده در نظر گرفته می شود. پس کمترین (کمترین نصیبی که بر اساس فرض های مختلف مسائل در نظر گرفته شده است) داده می شود و باقی نگهداری می شود (وقتی به تمام حاضرین حداقل نصیب داده شود، مقداری از ترکه باقی می ماند که این مقدار نگهداری می شود تا تکلیف مفقود روشن شود). و راه فهمیدن آن (اقل نصیب) این است که نصیب هر کس از هر یک از مسائل را در وفق مقدار مسأله نهایی که آن وفق جزء آن مسأله است ضرب می کنی (مثلاً مقدار مسأله نهایی ۳۵ و یکی از مسائل هفت است. پس باید نصیب مربوط به هفت را که در واقع صورت کسری است که هفت

مخرج آن است، در وفق هفت و ۳۵ در ۳۵ ضرب کرد. وفق هفت و ۳۵، $\frac{1}{7}$ است و باید نصیب را در وفق ۳۵ یعنی در پنج ضرب نمود). پس نصیب کسی که چیزی از شش دارد (صورت کسری که مخرج آن شش است) در سُدس مقدار و نصیب کسی که چیزی از چهار دارد در ربع مقدار و کسی که چیزی از ۱۰ دارد در عَشْر ($\frac{1}{10}$) مقدار ضرب می‌شود (مقدار مسأله نهایی مضربی از تمام مسائل است و نصیب هر فرد در هر مسأله باید در وفق مقدار مسأله نهایی بر اساس همان مسأله ضرب شود و لذا کافی است که مقدار مسأله نهایی بر مسأله مورد نظر تقسیم شود و حاصل تقسیم در نصیب ضرب شود). و بر همین قیاس ادامه داده می‌شود تا مسائل تمام شوند؛ پس به هر یکی از آن‌ها (ورثه) اقل از آن مقادیر پرداخت می‌شود (مثلاً سهم یکی از ورثه بر اساس فرض‌های مختلف حیات یا ممات مفقودین $\frac{1}{6}$ و $\frac{3}{4}$ و $\frac{3}{10}$ است. حال برای اینکه فهمیده شود که کدام یک نصیب کمتری دارد، $\frac{1}{6}$ مقدار نهایی و $\frac{3}{4}$ و $\frac{3}{10}$ آن محاسبه می‌شود و فهمیده می‌شود که نصیب هر کس بر اساس هر فرضی چند سهم از مقدار نهایی است و نیز اقل آن‌ها معلوم می‌شود. همین مطلب در متن این‌گونه بیان شده که نصیب هر کسی بر اساس مسائل مختلف که همان صورت کسر است در وفق مقدار مسأله نهایی ضرب می‌شود. اگر مسأله ۱۰ باشد باید نصیب فرد در وفق مقدار مسأله نهایی بر اساس مسأله که $\frac{1}{10}$ مقدار نهایی است، ضرب شود) و باقی نگهداری می‌شود.

مثال: ورثه، شوهری مفقود و دو خواهر پدري و یک عمو است. مسأله با فرض حیات شوهر از هفت است و با فرض مرگش از سه است. (با فرض حیات، سهم شوهر $\frac{1}{4}$ و سهم دو خواهر $\frac{2}{3}$ است و به عمو چیزی نمی‌رسد. جمع سهام دو خواهر و شوهر می‌شود $\frac{7}{6}$ و طبق فقه اهل سنت باید عول صورت گیرد و مخرج از شش به هفت تبدیل شود و به عبارتی مسأله از هفت شروع می‌شود؛ اما با فرض ممات شوهر، $\frac{2}{3}$ سهم خواهران و باقی سهم عمو است^۱ و مسأله همان سه است) و بین این‌ها (این دو مسأله: هفت و سه)

۱. البته طبق فقه شیعه باقی به رد به خواهران می‌رسد و چیزی به عمو نمی‌رسد.

مباينت است. پس سه در هفت ضرب می‌شود و ۲۱ می‌شود (۲۱)، مقدار مسأله نهایی (است). سپس هر کسی که نصیبی از سه دارد در ثلث مقدار مسأله نهایی (مثلاً سهم خواهران در یک فرض $\frac{2}{3}$ است و باید دو در ثلث ۲۱ ضرب شود که می‌شود ۱۴) و نصیب هر کسی که چیزی از هفت دارد در سبعم (سبع) مقدار مسأله نهایی ضرب می‌شود (در فرض دیگر سهم خواهران $\frac{4}{7}$ است و باید چهار در سبعم ۲۱ ضرب شود که می‌شود ۱۲). پس به خواهر ۱۲ سهم می‌رسد (چون ۱۲ از ۱۴ کمتر است) و باقی (۹ سهم) نگهداری می‌شود. (چون با فرض حیات شوهر، چیزی به عمو نمی‌رسد، بنا بر این چیزی به عمو داده نمی‌شود) و باقی مثال‌ها را با همین قیاس کن.

این نسخه شریف به اتمام رسید. نویسنده آن مولای فاضل، یگانه روزگار ش و تنهای زمانش، یاری‌کننده حق و دین، حسن المکی است. رحمت خدا بر او و سایر مسلمانان.

منابع

- استادی، رضا. (۱۳۷۳ش). فهرست هزار و پانصد نسخه خطی اهدائی رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به کتابخانه آستان قدس رضوی. مشهد: کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. اشمیتکه، زابینه. (۱۳۷۸ش). اندیشه‌های کلامی علامه حلی. ترجمه احمد نمایی. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بغدادی، اسماعیل. إيضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حسینی اشکوری، سید جعفر. (۱۳۷۴ش). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله فاضل خوانساری. قم: مؤسسه علمی و فرهنگی آیت‌الله فاضل خوانساری - انتشارات انصاریان.
- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۷ق). خلاصة الأقوال. تحقیق جواد قیومی. چاپ اول. مؤسسه نشر الفقاهة.
- درایتی، مصطفی. (۱۳۹۱-۱۳۹۴ش). فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا). تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- _____ . (۱۳۹۸ش). فهرستواره دستنوشته‌های ایران (دنا). ۱۲ جلد. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

۲۵۸ / تاریخ علم، دوره ۱۸، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۹

شیخ الاسلامی، اسعد. (۱۳۷۴ش). احوال شخصیه در مذاهب چهارگانه اهل سنت (ارث، وصیت، وصایت). تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
کحاله، عمر رضا. (۱۳۷۶ق). معجم المؤلفین تراجم مصنفی الکتب العربیة. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

المآوردی البصری، ابی الحسن علی بن محمد. (۱۴۱۴ق). الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الامام الشافعی و هو شرح المختصر المزنی. تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود. بیروت: دار الکتب العلمیة.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

مسعودی، سید اسدالله. (۱۳۷۸ش). شرح کتاب ارث. قم: انتشارات در راه حق.
محمدحسینی، محمدجواد. (۱۳۹۶ش). بررسی موضوع حساب الفرائض در آثار فقهی شیعه تا زمان شیخ بهایی به همراه تصحیح، ترجمه و شرح «رسالة فی الحساب» منسوب به علامه حلی. پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته تاریخ علم، پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران.

مهرعلی زاده، قاسم. (۱۳۷۵ش). «ارث». دائرة المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ۴۴۹-۴۶۲.

المیهی، احمد و البلاوی، محمد. (۱۳۰۷ق). فهرست الکتب العربیة الموجودة بالکتابخانه الخدیویة. مصر: المطبعة العثمانیة.

یزدانپرست، یونس. (۱۳۹۱ش). ارث در فقه اسلامی. تهران: نشر احسان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی